

فصل سیزدهم - بهره زمین

طرح مسئله

تاکنون اصول شیوه تولید سرمایه داری و مناسبات دو طبقه اصلی جامعه سرمایه داری یعنی کارگران و سرمایه داران و همچنین مناسبات قشرهای گوناگون سرمایه داران را با یکدیگر بررسی کردیم و پایه این بررسی را بر رشد سرمایه داری در صنعت گذاشتیم. اینک وقت آنست که به بررسی رشد سرمایه داری در کشاورزی بپردازیم و وضع سومین طبقه اصلی جامعه سرمایه داری یعنی طبقه زمین دار و منبع و منشأ درآمد این طبقه را تعیین کنیم.

چنانکه می دانیم حتی در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری هم که در آن ها مناسبات سرمایه داری نه تنها به طور کامل مسلط شده، بلکه مدتهاست از مرحله بلوغ گذشته و به پیری و فرسودگی پا نهاده است، مالکیت زمین به عنوان یک اصل مقدس باقی است. تجربه نشان می دهد که با رشد سرمایه داری انحصاری (امپریالیستی) مالکیت زمین تضعیف نمی شود، بلکه خرده مالکی تضعیف می شود و بزرگترین انحصارات امپریالیستی مالکیت اراضی بسیار وسیعی را در نقاط گوناگون جهان در چنگ خود متمرکز می کنند. در زمان ما روند ایجاد بزرگ مالکی های عظیم سرمایه داری انحصاری به سرعت گسترش می یابد.

زمین داران جامعه سرمایه داری طبقه معین اجتماعی را تشکیل می دهند که بدون دخالت در امر تولید سهم بزرگی از ارزش نوین اجتماعی را تصاحب می کند. ولی اینان فئودال نیستند (اگر چه مساحت مالکیت آن ها از مساحت مالکیت های فئودالی کمتر نیست) چرا که به مناسبات فئودالی بستگی ندارند. آنان درآمد خود را بر مبنای مناسبات سرمایه داری بدست می آورند و قدرت سیاسی و اقتصادی شان در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری نیز در حال افزایش است.

این طبقه چگونه طبقه ایست، سرچشمه درآمد آن کجاست، ماهیت این درآمد چیست؟ بهره سرمایه داری زمین یعنی چه و به چه دلیل و چگونه در شیوه سرمایه داری تولید هم مالکیت زمین سهمی از اضافه ارزش را بدست می آورد، میزان این سهم چقدر است و چه قوانینی این میزان را تعیین می کند؟

1- بهره زمین از اراضی کشاورزی، رشد سرمایه داری در کشاورزی

الف - تفاوت بهره مالکانه فئودالی با بهره سرمایه داری زمین

در دوران سلطه کامل فئودالیته دهقان محبور بود از محصول تولید شده فقط حداقل آن چیزی را که برای زنده ماندن ضروری است بردارد و مازاد محصول را تمام و کمال به مالک تحویل دهد. اشکال بیرون کشیدن این مازاد از دهقانان، بسته به کشورهای مختلف و زمان های گوناگون تفاوت داشت. اما محتوی اصلی یکسان بود. در کشورهای باختری دهقان وابسته زمین بود که نظام سرواژ نامیده می شود. این نظام از جمله و بخصوص در روسیه شکل کلاسیک داشت. دهقانان جزئی از زمین به حساب می آمدند و روی زمین خرید و فروش می شدند. در برخی از کشورها بهره مالکانه به صورت بیگاری دریافت می شد و بجای تقسیم محصول، زمین زراعتی میان دهقان و مالک تقسیم شده بود و دهقان می بایست زمین خودش را برای خودش و زمین ارباب را برای ارباب وی مجاناً بکار دهد. یعنی مثلاً در هفته سه روز برای خود و چهار روز برای مالک کار کند. (در اینجا زمان لازم و زمان اضافی به طور مشخص و فیزیکی از هم جدا شده است). با رشد تولید کالایی بسیاری از مالکین ترجیح دادند که تمام و یا قسمتی از بهره مالکانه را به صورت پول نقد از دهقانان بگیرند. در مواردی میزان بهره مالکانه (چه نقدی و چه جنسی) برای مدت چند سال تثبیت می شد. یعنی بهره مالکانه به صورت اجاره بهای نقدی یا جنسی در می آمد و در هر صورت متکی به اجبار غیراقتصادی بود.

در کشور ما، در گذشته های بالنسبه دور بهره مالکانه به صورت خراج سالانه و انواع مالیات های سرانه، سیورسات، هزینه نگاهداری سربازان و تامین آذوقه و علیق آنان به هنگام جنگ، هزینه مراسم مذهبی و تفریح و

شکار مالک (به طور عمده شاه، مقامات عالی دولتی) از آنان گرفته می شد و تنها پشتوانه آن اعمال زور و فشار غیراقتصادی بود.

در غالب اوقات دهقان ایرانی مجبور بود حتی بخش قابل ملاحظه ای از آنچه را که برای زنده ماندن او و فرزندانش لازم است تحویل تحصیلداران دولتی و مباشر مالک و تیولدار بدهد و گرسنه و لخت بماند و یا حتی از گرسنگی بمیرد. مرگ از گرسنگی به هیچ وجه حادثه تصادفی و استثنائی نبود و بویژه به هنگام جنگ و غارت و خشکسالی به امر عادی بدل می گشت.

این مناسبات در کشور ما در طول زمان دچار تغییرات زیادی شد و انواع اشکال گذار و بینابینی بهره مالکانه-چه از نظر میزان بهره و چه از نظر طرز پرداخت آن- پدید آمد.

رژیم ارباب رعیتی و یا اصول مزارعه پس از پیوندی که با تولید کالایی و بازار سرمایه داری پیدا کرد، آخرین شکل این مناسبات بود. ما این مطلب را در بررسی "انباشت بدوی" یادآوری کردیم و گفتیم که در آخرین شکل مزارعه عناصر سرمایه داری به طور روز افزونی رخنه می کرد و ده ایران به طور جدی به قشرهای مختلف دارا و ندار تقسیم می شد، ولی بهر صورت اساس این مناسبات فئودالی و بهره پرداختی بطور عمده فئودالی بود.

مناسبات فئودالی و بهره مالکانه فئودالی بهر شکل که باشد، با منطق اقتصاد سرمایه داری قابل توجیه نیست. سرمایه داران زمانی که برای برانداختن فئودالیته برخاستند کلمات بسیار آتشینی علیه غارتگری و مفت خواری فئودال ها بر زبان می آورند. استدلال های بسیار مقنعی برای ضرورت لغو سلطه فئودال ها و آزاد شدن دهقانان تولید کننده از بار سنگین بهره مالکانه، عنوان کردند. با این حال مالکیت خصوصی بر زمین را برای صاحب زمین تعلق گرفت. این بهره دیگر بهره مالکانه فئودالی که بزور و با اجبار غیراقتصادی از دهقان گرفته می شد نیست. این بهره باید بر مبنای مناسبات تولیدی سرمایه داری توجیه اقتصادی داشته باشد.

در این صورت این قطعه زمین مانند کارخانه اداره خواهد شد⁽¹⁾ یک سرمایه دار کارفرما روشن تر شدن مطلب فرض می کنیم قطعه زمینی به شیوه سرمایه داری کشت از میان نبرند، و علیرغم این که در کشاورزی نیز مناسبات سرمایه داری تسلط یافت بخشی از محصول بصورت بهره زمین به خواهد داشت (و یا شرکتی از سرمایه داران) و تعدادی کارگر کشاورزی که بصورت مزدور در مزرعه کار خواهند کرد. ولی مزرعه سرمایه داری ولو مانند کارخانه اداره شود با کارخانه تفاوتی خواهد داشت که در بحث مورد نظر ما یعنی بهره زمین دارای اهمیت درجه اول است. و آن اینکه در مزرعه برخلاف کارخانه شخص سومی نیز در تقسیم ارزش نوین تولید شده شرکت می کند و سهم می برد و آن صاحب زمین است. هنگامی که سرمایه داری بخواهد در کشاورزی سرمایه گذاری کند باید قبل از هر چیز قطعه زمین قابل کشتی را از صاحب آن اجازه کند⁽²⁾ و سپس مقداری از سرمایه خود را برای خرید وسایل تولید (رسید و محصول به فروش رفت و ارزش آن سامان یافته و نقد شده ارزش نوین را به سه قسمت تقسیم کند:

- 1- ارزش لازم- که بصورت دستمزد به کارگر پرداخت می شود.
- 2- بخشی از اضافه ارزش که بصورت (سرمایه ثابت) و قسمت دیگری را برای استخدام کارگر(سرمایه متغیر) صرف نماید و زمانی که کار بیایا سود، سرمایه دار است.
- 3- بخشی از اضافه ارزش که بابت کسب اجازه کشت به مالک زمین پرداخت می شود که همان بهره زمین است.

(1) در زمان اصلاحات اراضی شاه بارها گفت که مقصودش از اصلاحات ارضی ایجاد چنان شرایطی است که مزرعه مانند کارخانه اداره شود و این اندیشه با "زمین دار کردن" دهقانان و اینکه هرکس باید سهم خود صاحب زمینی باشد که آن را می کارد تفاوت ماهوی دارد.

(2) ممکن است سرمایه دار قطعه زمینی را بجزد، در این صورت دوشخصیت "زمیندار" و "سرمایه دار" در وجود یک فرد جمع می شود و تأثیری در بحث ما ندارد.

اگر وضع این سرمایه دار را با سرمایه داری که سرمایه خود را در صنعت به کار انداخته مقایسه کنیم به پرسش بسیار مهمی برخورد می کنیم که گره اصلی و نقطه مرکزی تئوری بهره سرمایه داری زمین است. پرسش این است که سرمایه دار کشاورز بهره زمین را از کجا می آورد؟

اینکه مالک زمین بابت استفاده از زمینی که آن را در انحصار خود درآورده مبلغی مطالبه می کند مفهوم است. حق مالکیت بر زمین از فئودالیسم باقی مانده و سرمایه داری وحشت دارد که آن را براندازد، مبادا اصل مالکیت و انحصار وسایل تولید در دست مشتکی معدود خدشه دار شود. تا زمانی هم که کسانی خود را مالک زمین می دانند، طبیعی است که این حق انحصاری خود را نقد خواهند کرد. زمین کشاورزی با این که مانند هوا نعمت طبیعی است، اما مانند هوا فراوان و غیرقابل انحصار نیست. زمین کشاورزی محدود و قابل انحصار است و آن را می توان به مالکیت خصوصی درآورده در قبال استفاده از آن بهره ای طلب کرد مطالبه حق الارض یا بهره زمین درست به معنای باج گرفتن است. مالک می گوید زمین مال من است، اجازه استفاده از آن را نمی دهم تا وقتی که سهمی از ارزش نوین را به من ندهند. لنین درست به همین معناست که می گوید: "بهره سرمایه داری زمین باجی است که جامعه به مالکین زمین می پردازد."

به این ترتیب مطالبه باج از طرف مالکینی که زمین های زراعتی را به مالکیت انحصاری خود در آورده اند، چنانکه یاد کردیم امری است مفهوم. ولی سرمایه دار چرا و از کجا باج را می پردازد، سرمایه دار که دهقان وابسته زمان فئودال نیست تا از طریق اجبار غیراقتصادی بتوان او را به پرداخت باج و خراج واداشت. سرمایه به جایی می رود که سودآور باشد و هر سرمایه دار حداقل خواستار سود متوسط است. و اگر سرمایه گذاری در کشاورزی برای سرمایه دار کمتر از این میزان سود بدهد هیچکس در این رشته سرمایه گذاری نخواهد کرد. بنابراین این باید سرمایه گذاری در کشاورزی سود فوق العاده بدهد، به طوری که وقتی سرمایه دار سهم سود خود را در حدود سود متوسط برداشت اضافه سودی باقی بماند که بتواند بابت زمین به صاحب زمین بپردازد. نقطه مرکزی تئوری بهره زمین عبارتست از توضیح و توجیه اقتصادی این سود فوق العاده، علل پیدایش آن و میزان آن. شاید در نظر اول بتوان گفت که دستمزد کارگران کشاورزی پائین تر از دستمزد کارگران صنعتی است که در غالب موارد واقعیت هم دارد- اما بهره زمین را با این امر نمی توان توضیح داد. باید اصل را بر این گذاشت که مناسبات تولیدی سرمایه داری دقیقاً جاری است یعنی سرمایه دار کشاورز بهای نیروی کار کارگران را تمام و کمال به آن ها می پردازد و خودش از سود متوسط بهره مند می شود. با این حال سودی اضافه بر متوسط در دستش باقی می ماند که به صاحب زمین می دهد. این اضافه سود از کجاست، میزان آن چقدر است. روند پیدایش سود فوق العاده در کشاورزی سرمایه داری بر چه قوانینی متکی است و چگونه و بر چه اساس میان قشرهای استثمارگر تقسیم می شود؟ چنین است پرسش هایی که باید تئوری بهره زمین به آن ها پاسخ دهد. قبل از مارکس اقتصاد دانان بورژوائی- بویژه ریکاردو- روی تئوری بهره زمین کار کردند. اما نتوانستند آن را بر پایه کاملاً علمی استوار سازند. زیرا ریکاردو به وجود بهای تولید و سود متوسط واقف نبود و گمان می کرد که هر کالایی درست برابر ارزش آن فروخته می شود. بر چنین اساسی بهیچوجه نمی توان بهره زمین را توضیح داد. زیرا بهره زمین درست از اینجا حاصل می شود که بهای تولید کالاهای کشاورزی برابر ارزش آن ها نیست، کالاهای کشاورزی به بهائی بیش از ارزش خود فروخته می شوند و در نتیجه سود فوق العاده ای پیدا می شود که در صورت وجود مالکیت خصوصی بر زمین، این سود میان صاحب زمین و سرمایه دار کشاورزی که زمین را اجاره کرده تقسیم می شود.

ب - ویژگی تشکیل قیمت کالاهای کشاورزی

برای پیدا کردن منشاء و میزان سود فوق العاده که در کشاورزی سرمایه داری بدست می آید و امکان پرداخت بهره زمین را فراهم می آورد، باید به تفاوتی که میان تشکیل قیمت کالاهای صنعتی و کالاهای کشاورزی وجود دارد توجه کنیم. در صنعت چنانکه دیدیم قیمت کالاها را شرایط متوسط تولید تعیین می کند.

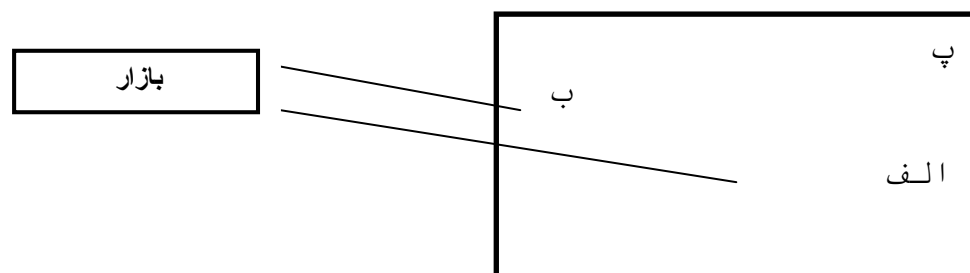
بدین معنا که اگر مثلاً یک کارخانه نساجی بتواند با بکار گرفتن ماشین‌ها و تکنولوژی بهتر و کامل‌تر کالای خود را ارزان‌تر از سایر کارخانه‌ها به بازار بیاورد البته برای مدت معینی سود فوق‌العاده می‌برد. اما به دنبال این کارخانه، سایر کارخانه‌ها نیز با آزمایش‌های کامل‌تر استفاده می‌کنند، یا در رقابت نابود می‌شوند و در نتیجه قیمت‌ها برمی‌نای نوین یکسان می‌شود و سود فوق‌العاده موسسه‌ای که تکامل را آغاز کرده بود از میان می‌رود و این روند تکامل به طور مداوم جریان می‌یابد.

اما در کشاورزی وضع با صنعت تفاوت دارد. زیرا که امر تولید و بالنتیجه قیمت کالاهای کشاورزی مستقیماً به کیفیت زمین و محل قرار گرفتن قطعه زمین نسبت به بازار فروش مربوط است و این دو تا حدود زیادی خارج از اراده انسان‌هاست. زمین معینی با اقلیم مناسب حاصلخیزتر از قطعه دیگری است و یا نزدیک‌تر از دیگری به بازار فروش واقع شده و هزینه تولید کمتری دارد. زمین حاصلخیز و اقلیم مناسب هم به مقدار نامحدود وجود ندارد. زمین محدود است و لذا هرت ولیدکننده‌ای نمی‌تواند به زمین مناسب دست یابد. در چنین وضعی است که سیستم قیمت‌گذاری کالاهای کشاورزی با سیستم قیمت‌گذاری صنعتی تفاوت پیدا می‌کند. در اینجا- یعنی در کشاورزی حاصلخیزترین قطعه زمین تعیین‌کننده قیمت نیست بلکه:

" محدود بودن مساحت زمین، که در کشورهای سرمایه‌داری همه آن را صاحبان جداگانه این تصاحب کرده‌اند، سبب می‌شود که بهای تولید محصولات کشاورزی بر مبنای هزینه تولید در خاک متوسط و شرایط متوسط حمل آن به بازار تعیین نشود، بلکه از روی هزینه بدترین خاک و از روی هزینه بدترین شرایط حمل محصول به بازار تعیین شود." (1)

برای توضیح مطلب فرض می‌کنیم که یک بازار مفروض سرمایه‌داری نیازمندی‌های خود را به گندم از قطعه زمین الف تأمین می‌کند که حاصلخیزی معین و مفروضی دارد. (مثلاً "بهای تولید (سرمایه صرف شده به اضافه سود متوسط) هر تن گندم از این قطعه 300 تومان) هنگامی که تقاضای گندم در بازار بالا رود تولیدکنندگان گندم برای گسترش تولید، قطعه زمین ب را زیر کشت می‌آورند که ممکن است نسبت به قطعه الف حاصلخیزی کمتری داشته و با شرایط حمل محصول آن به بازار دشوارتر و هزینه حملش بیشتر باشد و مثلاً "بهای تولید هر تن از گندم این قطعه زمین وقتی به بازار می‌رسد 375 تومان شود. به دلایلی که در بالا گفتیم در بازار سرمایه‌داری ممکن نیست که برای گندم حاصله از این دو قطعه زمین قیمت متوسطی پدید آید. زمین مرغوب که گندم تنی 300 تومان تحویل می‌دهد محدود است و اگر جامعه به گندم بیشتری نیاز داشته باشد چاره‌ای ندارد جز این که از قطعه ب استفاده کند. یعنی گندم تنی 375 تومان مصرف نماید. بنابراین بهای گندم در بازار تنی 375 تومان خواهد بود یعنی قطعه ب که شرایط نامساعدتری دارد بهای خود را به بازار دیکته خواهد کرد و البته سرمایه‌داری که قطعه الف را می‌کارد نیز گندم خود را تنی 375 تومان خواهد فروخت- اگر چه بهای تولید انفرادی آن 300 تومان است. سرمایه‌دار ب که کالایش را درست به بهای تولید آن می‌فروشد فقط می‌تواند از سود متوسط برخوردار شود. ولی سرمایه‌دار الف که کالایش را گران‌تر از بهای تولید انفرادیش می‌فروشد، سودی بیش از سود متوسط- یعنی سود فوق‌العاده بدست خواهد آورد.

در تصویر زیر طرز قرار گرفتن قطعات زمین و فاصله آن‌ها را از بازار نشان داده ایم:



(1) لنین: کارل مارکس- ترجمه فارسی- انتشارات حزب توده ایران 1355 ص 16

ممکن است قطعه زمین سوم پ وجود داشته باشد که راه آن به بازار دشوار و یا با وجود خوبی خاک مثلاً کم آب باشد. اگر در این زمین کشت گندم آغاز شود ممکن است بهای بازار آن تنی 500 تومان تمام شود. در این صورت قیمت این زمین تعیین کننده بهای بازار خواهد بود و قطعه الف و ب سود فوق العاده بدست خواهند آورد. ممکن است حالت دیگری نیز پیش آید و آن اینکه در این قطعه سرمایه گذاری نوینی شود. مثلاً "سدی بسته و آن را فاریاب کنند و یا با احداث راه آهن دسترسی به آن آسان تر شود. در این صورت بهای تولید گندم در این قطعه می تواند از بهای تولید قطعه الف نیز کمتر و مثلاً" تنی 250 تومان تمام شود. قطعه ای که تا دیروز سود فوق العاده نمی داد، اینک سود فوق العاده بدهد.

چنانکه می بینیم به علت محدودیت اراضی قابل کشت و تفاوت آن ها از نظر حاصلخیزی و یا درجه سهولت حمل محصول آن ها به بازار، نظام قیمت گذاری در کالاهای کشاورزی با نظام قیمت گذاری کالاهای صنعتی یکسان نیست. قطعات نامساعدتر، تعیین کننده قیمت بازارند. و قطعات مساعدتر از سود فوق العاده برخوردار می شوند. البته در صنعت نیز سود فوق العاده وجود دارد که ما به جای خود بررسی کردیم. اما سود فوق العاده صنعت نتیجه پیشرفت و تکامل فنی است و در رقابت آزاد، سرمایه داری برای مدت طولانی قابل انحصار نیست. اما سود فوق العاده ای که از تفاوت حاصلخیزی زمین ها و محل قرار گرفتن آن ها نسبت به بازار بدست می آید نعمتی است طبیعی و به علت محدودیت قابل انحصار است. کسی که این انحصار را برقرار کند می تواند سود فوق العاده را نیز به انحصار خود درآورد. در اقتصاد سرمایه داری که مالکیت خصوصی زمین برقرار است سود فوق العاده به صورت بهره زمین به صاحب زمین تعلق می گیرد.

پ - بهره تفضیلی

چنانکه می بینیم بهره ای که صاحب زمین از سرمایه دار می گیرد، با بهره مالکانه مناسبات فئودالی تفاوت ماهوی دارد. بهره سرمایه داری زمین از مناسبات سرمایه داری زائیده می شود و از جمله این نوع از بهره که بهره تفضیلی نامیده می شود نتیجه بارآوری متفاوت کار یکسان و واحد انسانی در شرایط متفاوت است، که در مناسبات سرمایه داری سرچشمه سود فوق العاده است و آنجا که تفاوت حاصلخیزی و موقعیت قطعه زمین سبب تفاوت در بارآوری کار شده باشد. سود فوق العاده حاصل از آن شکل خود را تغییر می دهد، دگرسان می شود و به صورت بهره تفضیلی زمین در می آید، گوئی عامل ایجاد کننده آن زمین است.

اهمیت ویژه تئوری مارکسیستی بهره زمین درست در همینجاست که منشاء واقعی این بهره را برمی نای مناسبات سرمایه داری و برپایه تئوری ارزش، اضافه ارزش و سود متوسط توضیح می دهد، که دلیل تازه ای بر درستی آن تئوری است.

بهره تفضیلی بر دو نوع است:

بهر تفضیلی 1- هنگامی که تفاضلی بازار بر محصول معینی بالا می رود نخستین عکس العمل تولیدکنندگان گسترش سطح کشت است. اگر سال پیش هزار زمین زیر کشت گندم بود، امسال که تقاضا برای گندم بیشتر است تولیدکنندگان در هزار و دویست هکتار گندم می کارند یعنی زمین های تازه ای را زیر کشت گندم می آورند. افزایش تولید محصول از این طریق یعنی از طریق افزایش سطح زیر کشت "کشت سطحی" "Extensive"⁽¹⁾ نامیده می شود.

وقتی کشاورزی در سطح گسترش می یابد، فرض بر این است که در اراضی موجود سرمایه گذاری های نوین اضافی نمی شود و ترکیب آلی سرمایه تغییر نمی کند. در مساحت های یکسان، مبالغ یکسانی با ترکیب یکسان سرمایه گذاری شده و لذا تفاوت سود تنها و تنها نتیجه تفاوت کیفیت طبیعی زمین یعنی نتیجه تفاوت بارآوری کار واحد انسانی در شرایط متفاوت طبیعی است. در صفحات پیش ما از سه قطعه زمین الف و ب و پ سخن گفتیم و یادآوری کردیم که در استفاده از این زمین ها دو حالت ممکن است پیش آید. یکی اینکه میزان

(1) رفیق احسان طبری برای این اصطلاح "کشت گسترشی" را پیشنهاد می کند.

سرمایه گذاری برای واحد سطح ترکیب آلی سرمایه ثابت بماند. در این صورت قطعه پ که کم حاصل ترین زمین هاست. بعد از قطعه الف و ب زیر کشت خواهد رفت. درست همین حالت است که کشت سطحی نامیده می شود. تفاوت سودی که در این حالت میان قطعات گوناگون زمین پدید می آید نوع اول بهره تفضیلی است. به جدول زیر توجه کنید.

قطعات زمین با مساحت برابر و کیفیات های متفاوت	مبلغ سرمایه گذاری به تومان	سود متوسط سرمایه به تومان	بهای تولید فردی کل محصول به تومان	بهای تولید فردی هر تن زمین به تومان	کل محصول بدست آمده از قطعه زمین	بهای بازار هر تن به تومان	مبلغ بدست آمده از فروش کل محصول به تومان	بهره تفضیلی که به صاحب زمین تعلق می گیرد به تومان
الف	1000	500	1500	5	5	500	2500	1000
ب	1000	500	1500	4	4	500	2000	500
پ	1000	500	1500	3	3	500	1500	
		4500					6000	

چنانکه می بینیم سه سرمایه دار در سه قطعه با مساحت برابر ولی کیفیت متفاوت به میزان واحد و با ترکیب آلی واحد سرمایه گذاری کرده اند. ولی اولی 5 تن، دومی چهار تن و سومی 3 تن محصول بدست آورده اند. چرا که بارآوری کار در قطعات مختلف به علل طبیعی متفاوت بوده است. سرمایه داری که کمترین محصول را بدست آورده اضافه بر سود متوسط چیزی ندارد که به صاحب زمین بدهد. ولی دوسرمایه دار دیگر از سود فوق العاده برابر سود متوسط به اضافه بهره تفضیلی برخوردارند و صاحب زمین می تواند بهره تفضیلی را از آن ها بگیرد و آنان را به سود متوسط قانع سازد.

نکته اساسی که باید در اینجا بدان توجه کرد اینست که بهره تفضیلی یاد شده نتیجه زحمت و کار انسان مولد یعنی کارگران است. کار مولد در شرایط نابرابر طبیعی بارآوری نابرابر دارد. این تفاوت که موهبت طبیعی است باید به همه انسان های مولد که طبیعت از آن آنهاست تعلق گیرد اما از آنجا که در جامعه سرمایه داری انحصار مالکیت وسائل تولید و از جمله انحصار مالکیت زمین وجود دارد و صاحب زمین آنچه را که طبیعت به انسانهای مولد ارزانی داشته از دست آن ها می گیرد.

قیمت گذاری محصول کشاورزی بر مبنای گرانترین محصول نتیجه سلطه نظام سرمایه داری است و گرنه جامعه می توانست محصول کشاورزی را ارزان تر بدست آورد. در جدولی که دادیم روشن است که کل محصول کشاورزی مورد نیاز بازار حتی با در نظر گرفتن سود متوسط برای سرمایه دار جمعا" 4500 تومان تمام شده ولی به 6000 تومان فروخته شده است.

طرز تشکیل قیمت محصولات کشاورزی در نظام سرمایه داری و بر اثر انحصار مالکیت زمین طوری است که به قول مارکس "ارزش اجتماعی دروغین"⁽¹⁾ بوجود می آید. اگر شیوه تولید سرمایه داری نمی بود و جامعه با نظام کمونیستی اداره می شد طبیعت و محصول آن به همه جامعه تعلق داشت و جامعه باجی را نمی پرداخت. بهره تفضیلی 2- ممکن است نتوان به نسبت رشد تقاضا برای محصول کشاورزی بر وسعت اراضی زیر کشت افزود. زیرا زمین قابل کشت محدود است. به علاوه در بسیاری مواقع گسترش سطح کشت و تکیه به آنچه که کشت سطحی می نامند به صرفه نیست. بهتر است که در زمین هایی که تاکنون زیر کشت بود برای بالا بردن بارآوری کار سرمایه گذاری بیشتری بشود. این نوع تلاش برای افزایش محصول از هر واحد سطح را اصطلاحا" کشت عمقی Intensive می نامند.⁽¹⁾

(1) کاپیتال. جلد سوم. چاپ روسی. مجموعه آثار مارکس و انگلس، جلد 25 بخش دوم. ص 212/ تکیه آزماست/

(1) رفیق احسان طبری اصطلاح "ژرفش" را برای این نوع کشت پیشنهاد می کند.

روشن است که قابلیت قطعات مختلف زمین برای پذیرش سرمایه گذاری بیشتر یکسان نیست. مبلغ واحد سرمایه گذاری در قطعات مختلف نتایج متفاوت می دهد. مثلاً "قطعه زمینی که تاکنون کشت دیم داشت ممکن است به منبع آب نزدیک باشد و با کمی سرمایه گذاری می توان آن را فاریاب کرد و محصول را چند برابر نمود. در قطعه زمین دیگری ممکن است چنین امکانی نباشد و برای فاریاب کردن آن سرمایه گذاری عظیمی ضرورت پیدا کند. قطعه زمینی کود پذیر است و می توان با دادن کود محصول بیشتر بدست آورد. قطعه دیگر این خصوصیت را ندارد. زمینی هموار برای کشت با تراکتور مساعد است، زمین دیگر نیست. در نتیجه اضافه سرمایه گذاری به مبلغ واحد در قطعات برابر نتایج متفاوت می دهد و نرخ سود سرمایه گذاران با هم فرق می کند و آنگاه که آنان نرخ متوسط سود را بردارند باقی آن بهره زمین از نوع بهره تفضیلی 2 است.

بهره تفضیلی 2، در اساس خود به همان بهره تفضیلی 1 متکی است. یعنی از اختلاف شرایط طبیعی و درجه سهولت حمل به بازار حاصل می شود. ولی با کمی دقت می توان در عین حال تفاوت آن دو را درک کرد و متوجه شد که بهره تفضیلی 2 مانع تکامل کشاورزی است. پرداخت این بهره علاقه سرمایه داران را به سرمایه گذاری نوین بسیار کم می کند. برخلاف صنعت که در آن هر کوشش برای افزایش عقلانی سرمایه گذاری سود فوق العاده ای نصیب سرمایه دار می کرد، در کشاورزی، دست سرمایه دار برای سرمایه گذاری نوین می لرزد. چرا که هر چه سود فوق العاده هم که بدست آورد باید به سود متوسط قناعت کند و بقیه را بابت بهره زمین به زمین دار بپردازد. از اینجا می توان فهمید که چرا میان سرمایه دارانی که زمینی را اجاره می کنند با صاحب زمین بر سر مدت اجاره اختلاف می افتد. متاجر (سرمایه داری که زمین را اجاره می کند) مایل است که اجاره بلند مدت بوده و او با پرداخت اجاره بهای ثابت سالیان هر چه درازتری همان قطعه زمین را در اختیار داشته باشد. در این صورت فوق العاده ای که از سرمایه گذاری های نوین بدست خواهد آورد، لاقلاً در طول مدت اجاره، به خود او تعلق خواهد گرفت. اما موجر (صاحب زمین) اجاره کوتاه مدت را ترجیح می دهد و می کوشد شرط تجدید نظر مکرر هر چند ساله یکبار در میزان اجاره بهاء را در قرارداد اجاره بگنجانند. روشن است که هر قدر مدت اجاره درازتر و اجاره بها ثابت تر باشد، همانقدر بیشتر به سود رشد کشاورزی سرمایه داری است.

نظری گذرا به تغییر جغرافیای کشاورزی ایران کمک می کند که ما بهره تفضیلی و اثر آن را در رشد کشاورزی بهتر درک کنیم. در گذشته نه چند دور کشت نباتات صنعتی (پنبه، چغندر قند، نیشکر، دانه های روغنی و غیره) در کشور ما وسعتی نداشت. محصول زراعتی، به طور عمده عبارت از غلات و حبوبات بود و آذربایجان را انبار غله ایران می نامیدند. زمانی که افزایش تولید غلات از یکطرف و افزایش تولید مواد خام صنعتی از سوی دیگر در دستور روز قرار گرفت (بخصوص پس از جنگ جهانی دوم) نخستین عکس العمل تولید کنندگان گسترش سطح کشت بود. بخش بزرگی از مراتع دشت گرگان از دست دامداران محلی بیرون کشیده شد که در آن پنبه و گندم و غیره کاشتند. از آنجا که زمین های تازه کشت دشت گرگان محصول ارزان تر می داد و برای کشت پنبه مناسب تر بود، تحول نسبی در جغرافیای کشاورزی ایران حاصل آمد. به طوری که بخش قابل ملاحظه ای از تولیدات کشاورزی ایران در این منطقه تولید شد. کسانی که انحصار تولید در این اراضی را برای خود تامین کرده بودند از بهره تفضیلی نوع 1 به مقدار قابل ملاحظه ای برخوردار شدند.

با گذشت زمان و بویژه در دهه اخیر کاملاً احساس شد که تنها با کشت سطحی نمی توان تقاضای بازار- چه مصرف داخلی و چه صادرات- را تامین کرد. توجه به کشت عمقی و سرمایه گذاری بیشتر در واحد سطح به مقصد بالا بردن محصول از هر واحد، جلب شد. اما همه زمین های کشور برای سرمایه گذاری بیشتر به یکسان آماده نبود. برخی زمین ها نظیر زمین های خوزستان، دشت قزوین، خراسان، جیرفت از این حیث مناسب تر بودند. ایجاد سدهای آب، تامین برق، کاربرد تراکتور و ماشین آلات صنعتی سبب شد که این اراضی از هر واحد سطح درآمدی به مراتب بیش از سایر زمین ها بدهند. کشت برخی از محصولات پر درآمد مانند نیشکر، برای بار اول در خوزستان مقدور شد. جیرفت توانست بسیاری میوه های نوبر و لذا بسیار پردرآمد تحویل دهد، مقدار تولید

چغندر قند در خراسان بسیار بالا رفت. این گونه زمین ها از بهره تفضیلی 2 برخوردار شدند و بر اثر آن تغییر تازه ای در جغرافیای کشاورزی کشور بوجود آمد.

بدون شك در این تغییرها و بویژه در امر سرمایه گذاری های نوین که به طور عمده دولتی است- سیاست عمومی رژیم نقش موثری ایفا می کند. رژیم با توجه به مسئله ملی در درون کشور و استراتژی عمومی سیاسی خویش سرمایه گذاری در مناطق معینی را- ولو کم حاصل تر باشد- ترجیح می دهد و به مناطقی نظیر کردستان، آذربایجان، سیستان و بلوچستان کمتر توجه دارد. ولی صرفنظر از این عوامل، نقش بهره تفضیلی نوع 2 در تغییر نوین جغرافیای کشاورزی ایران آشکاراست. در صفحات بعد در بررسی رشد سرمایه داری در کشاورزی به این مسئله خواهیم گشت.

يك یادآوری- تفاوت اجاره بها و بهره زمین - در اینجا بجاست که به صورت يك یادآوری تفاوت میان اجاره بها و بهره زمین را متذکر شویم. در مطبوعات کشور ما و گاه حتی در درسنامه ها و نوشته های علمی کلمات اجاره بها(مال الاجاره)، بهره مالکانه و بهره زمین (حق الارض) را به سادگی مترادف هم می گیرند و به جای هم بکار می برند. در حالی که این کلمات محتوی اقتصاد کاملاً متفاوتی دارند. کلمه بهره مالکانه که از بقایای مناسبات فئودالی و بیانگر بهره فئودالی در مرحله معینی از تکامل آن در کشور ماست باید در همانجا بکار برد. اما درباره تفاوت اجاره بها و بهره زمین باید توجه داشت که اجاره بها علاوه بر بهره زمین بهره سرمایه ای را هم که قبلاً در این زمین بکار افتاده در برمیگیرد. یعنی اگر مالکی زمین بکر خود را به يك سرمایه دار اجاره داده و آن سرمایه دار با سرمایه گذاری خود این زمین را آباد کرد (با کانال کشی، تسطیح، زه کشی، جاده سازی و غیره) و مقدار تولید در واحد سطح را بالا برده باشد وقتی که مدت اجاره به پایان رسید، مالک زمین این قطعه آباد شده را به بهای گرانتری اجاره خواهد داد. اجاره بهائی که او اینک طلب خواهد کرد برابر خواهد بود با بهره زمین به اضافه بهره سرمایه ای که برای آباد کردن آن صرف شده و به بهبود زمین کمک کرده است. به این دلیل باید توجه داشت که وقتی سخن از بهره زمین می رود منظور بهره زمین بکر است، زمینی که هنوز سرمایه ای برای آباد کردن آن بکار نیفتاده و کاری برای بهبود آن انجام نگرفته است. اما در اجاره بها بهره حاصل از این سرمایه گذاری علاوه می شود.

نتیجه گیریهای کلی از بحث بهره تفضیلی

- 1- سرچشمه بهره تفضیلی در هر دو نوع آن اضافه ارزشی است که کارگران تولید می کنند. بهره تفضیلی شکل دگرسان شده سود فوق العاده است که به صاحب زمین تعلق می گیرد و به این ترتیب طبقه زمین دار در بهره کشی از طبقه کارگر شرکت می ورزد.
- 2- اگر چه بهره تفضیلی چیزی جز شکل دگرسان شده سود فوق العاده نیست، ولی از آنجائی که در کشاورزی سرمایه داری به طبقه زمین دار تعلق می گیرد، نقش خلاف سود فوق العاده در صنعت ایفا می کند. به این معنا که عامل محرکه تکامل نیست، بلکه ترمز است بر سر راه سرمایه گذاری بیشتر در کشاورزی.
- 3- هر قدر سرمایه بیشتری در زمین گذاشته می شود و هر چه تکامل کشاورزی و به طور کلی تکامل تمدن بیشتر است، همانقدر خراجی که جامعه به زمینداران بزرگ می پردازد بیشتر است.
- 4- بهره تفضیلی باعث گرانی کالاهای کشاورزی است. ولی تا وقتی که نظام سرمایه داری باقی باشد حتی با ملی کردن اراضی کشاورزی نیز نمی توان این تاثیر را از میان برد. چرا که در آن صورت نیز قیمت کالاهای کشاورزی برپایه گرانترین محصول تعیین خواهد شد و سرمایه دارانی که با کمک طبیعت محصول ارزانتری تولید کرده اند سود فوق العاده را خود تصاحب خواهند کرد. به این دلیل ملی کردن اراضی در نظام سرمایه داری (به فرض محال که اجرا شود) بهره تفضیلی را از میان نمی برد، بلکه آن را به سرمایه دار کشاورز می

رساند. لذا می تواند گام بزرگی در راه رشد سریع سرمایه داری در کشاورزی و کاربرد هرچه وسیع تر سرمایه و تکنولوژی مدرن در این رشته باشد.

-5

ت - بهره مطلق زمین

در جدولی که در بالا درباره تشکیل بهره تفضیلی بدست دادیم بهره ای که به بدترین زمین (زمین شماره پ) تعلق می گرفت برابر صفر بود. آیا واقعا" این طور است؟ آیا به بدترین زمین ها هیچ نوع بهره ای تعلق نمی گیرد؟ زندگی روزمره جامعه بورژوازی به این هر دو پرسش پاسخ منفی می دهد ولیکن همه اراضی که زمینشان زیر کشت می رود بهره می گیرند ولو این که کیفیت زمین آن ها بدتر از همه باشد. این واقعیت جامعه سرمایه داری را چگونه باید از نظر اقتصادی توجیه کرد؟ در مورد بهره تفضیلی سخن بر سرتفاوت بارآوری کار در شرایط مختلف و لذا پیدایش سود فوق العاده بود. در اینجا سخن بر سر چیست؟ سرمایه داری که در قطعه زمین شماره پ سرمایه گذاری کرده اگر سود خود را برابر سود متوسط (500 تومان) بردارد، دیناری سود فوق العاده ندارد که به مالک بپردازد و اگر مجبور شود چیزی از سود متوسط خود بکاهد و به مالک بدهد در این صورت دلیلی ندارد که در این رشته سرمایه گذاری کند.

اقتصاددانان بورژوازی قبل از مارکس ریشه بهره تفضیلی را تا حدودی درک می کردند. ریکاردو در این زمینه کار فراوانی انجام داد. اما نمی توانستند این واقعیت را توضیح داده و از نظر اقتصادی توجیه کنند که حتی صاحب بدترین زمین هم بهره می گیرد. این موضوع را مارکس کشف کرد و توضیح داد.

مارکس می گوید که مالک زمین، فقط به صرف این که مالک است و کشتزاری را در انحصار گرفته برای اینکه اجازه دهد آن قطعه زمین زیر کشت برود، مطالبه بهره می کند. علت آن وجود مالکیت خصوصی بر زمین و انحصار مالکیت است. این بهره تفضیلی نیست. نتیجه تفاوت قطعات زمین و فضیلت قطعه ای بر قطعه دیگر نیست. این بهره، بهره مطلق است. اعمال مطلق مالکیت انحصاری بر زمین است.

در اینجا نیز موقعیت مالک زمین مفهوم است. او خود را مالک زمین می داند و قانون و ژاندارم و دادگاه هم پشت سر او ایستاده و تا بهره ای و خراجی از جامعه نگیرد اجازه کشت نمی دهد. اما آنچه توضیحش در واقع دشوار است محلی است که برای پرداخت این بهره وجود دارد. سرمایه دار از کجا چنین بهره ای می پردازد؟ مارکس این مشکل را نیز برپایه علمی حل می کند و از روی تئوری اضافه ارزش و تئوری اضافه ارزش و تئوری سود متوسط آن را توضیح می دهد. مارکس ما را متوجه می کند که در کشاورزی سرمایه داری ترکیب آلی سرمایه پائین تر از ترکیب آلی سرمایه در صنعت است. در نتیجه نرخ اضافه ارزش در کشاورزی بالاتر است از نرخ اضافه ارزش در صنعت. البته در صنعت نیز در همه رشته ها ترکیب آلی سرمایه یکسان نیست. در برخی رشته ها پائین تر در برخی بالاتر است. اما در صنعت آزادی انتقال سرمایه از رشته ای به رشته دیگر وجود دارد و بر اثر رقابت بین رشته ای اضافه ارزش هائی که در همه رشته ها تولید شده روی هم ریخته به اصطلاح یک کاسه می شود و سپس به نسبت سرمایه میان سرمایه داران تقسیم می گردد و هر یک از آن ها صرفنظر از این که در چه رشته ای کار کنند و ترکیب آلی سرمایه در آن چه باشد از سود متوسطی برخوردار می گردند. (به موقع خود این مطلب را به تفصیل توضیح داده و گفته ایم که تشکیل سود متوسط رقم مطلق ریاضی نیست و گرایش است).

در کشاورزی به علت وجود انحصار مالکیت و محدودیت زمین، امکان حرکت آزاد سرمایه ها وجود ندارد. لذا نرخ اضافه ارزش در کشاورزی حرکت آزاد سرمایه ها وجود ندارد. لذا نرخ اضافه ارزش در کشاورزی که بیشتر از صنعت است در خود کشاورزی مازاد بر سود متوسط یک کاسه نمی شود. در نتیجه اضافه ارزشی که در کشاورزی مازاد بر سود متوسط وجود دارد نصیب زمینداران می شود اگر مالکیت خصوصی بر زمین نمی بود، این مازاد میان همه سرمایه داران تقسیم می شد. اما وقتی مالکیت خصوصی بر زمین موجود است زمیندار آن را تصاحب می کند. اگر بر اثر رشد ترکیب آلی سرمایه در کشاورزی تفاوت این ترکیب میان صنعت و کشاورزی از

میان برود، بهره مطلق نیز از میان خواهد رفت. هم اکنون در کشورهای پیشرفته سرمایه داری، ترکیب آلی سرمایه در کشاورزی به سرعت بالا می رود و این رشته از تولید به ماشین های مدرن، کود، بذرهاي پروده و برگزیده و تاسیسات عظیم آبیاری مجهز شده و تکامل آن ایجاد موسسات بزرگ و پر هزینه پژوهشی و تغییر باز هم بیشتر ترکیب آلی سرمایه را ایجاد می کند. و از اینجاست که در کشورهای سرمایه داری پیشرفته بهره مطلق از زمین کشاورزی تحت علامت سئوال قرار گرفته است. ولی از آنجا که روند تکامل کشاورزی با سلطه انحصارات عظیم بر این رشته همزمان و در پیوند است. این انحصارات با ایجاد قیمت های انحصاری و بالا بردن بهای کالاهای کشاورزی بهره مطلق زمین را از طریق دیگر برای خود تامین می کند.

یاد آوری- در بررسی بهره زمین پایه را بر این گذاشتیم که صاحب زمین و سرمایه داری که در آن زمین سرمایه می گذارد دو شخص جداگانه باشند. در این صورت سرمایه دار پس از برداشت سود متوسط، سودی را به طور فوق العاده بدست آورده به صورت بهره زمین به صاحب زمین می پردازد..

ممکن است این پرسش پیش آید که اگر خود سرمایه دار صاحب زمین هم باشد وضع چگونه است؟ پاسخ این است که در این صورت کمترین تغییری در تحلیل اقتصادی ما رخ نخواهد داد. سرمایه دار صاحب زمین دو شخص اقتصادی است که در وجود یک نفر جمع آمده است. او از یک سو صاحب زمین است و از سوی دیگر سرمایه دار و لذا تمام محاسبات دفتر او بر این دو مبنا تنظیم خواهد شد. یعنی او ابتدا به عنوان صاحب زمین بهره ای را که در جامعه مفروض به زمینی نظیر زمین او تعلق می گیرد کنار خواهد گذاشت و سپس به عنوان سرمایه داری که در کشاورزی سرمایه گذاشته، سود خود را حساب خواهد کرد که آیا لافل به اندازه سود متوسط بدست آمده است یا نه. فعالیت اقتصادی او در این قطعه زمین تابعی است از درآمدی که به صورت مجموع دو رقم بهره زمین و سود متوسط بدستش می رسد.

ث - انتقادی بر فرضیه نادرست کاهش حاصلخیزی زمین

هنگام توضیح بهره تفضیلی که کشت سطحی یعنی گسترش سطح زیر کشت را بیان می کرد، دیدیم که منطقاً انسان ها ابتدا اراضی حاصلخیزتر را که در دسترس باشد می کارند و رفته رفته به اراضی کم حاصل تر و دور از دسترس روی می آورند. به علاوه اراضی حاصلخیزتر را که در آن ها کار آبادانی انجام نشود روز به روز حاصل کمتری می دهند. اقتصاددانان بوژوا از این منطق ساده که بهیچوجه انعکاس تاریخ تکامل کشاورزی نیست نتایج دور و درازی گرفته اند و آن این که گویا حاصلخیزی زمین رو به کاهش است. این نظریه در ارتباط با نظریه جمعیت مالتوس که می گوید جمعیت سریع تر از تولید محصول افزایش می یابد درآمخته و فرضیات نادرست و بسیار بدبینانه ای را درباره جامعه بشری بوجود آورده است. در زمان ما این فرضیات هر روز بنوعی و زیر عنوانی در تبلیغات بورژوائی تکرار می شود و آینده تیره و تاری برای بشریت ترسیم می گردد که گویا در قرن آینده اکثریت مردم از گرسنگی خواهند مرد، زمین قادر به تغذیه انسان ها نخواهد بود و غیره

فرضیه نادرست کاهش حاصلخیزی زمین، بر یک مشاهده ناقص و مطلق کردن و جاویدان پنداشتن شیوه تولید سرمایه داری استوار است. در واقع نیز چنانکه در صفحه پیش گفتیم ضرورت پرداخت بهره زمین ترمزی است در برابر تکامل کشاورزی. ولی این ترمز مطلق نیست. کشاورزی، حتی کشاورزی سرمایه داری علیرغم این دشواری رشد می کند و این رشد فقط نتیجه گسترش سطحی تولید نیست، بلکه درعین حال نتیجه گسترش عمقی تولید یعنی بهره برداری بیشتر از هر واحد سطح است. فرضیه یا قانون کاهش حاصلخیزی زمین، تکامل علوم و فنون، یعنی تکامل نیروهای مولده را در نظر نمی گیرد. اگر این تکامل در نظر گرفته شود معلوم خواهد شد که حاصلخیزی زمین در صورت استفاده صحیح از آن کم نمی شود بلکه بالا می رود. هم اکنون تولید بسیاری از محصولات کشاورزی از هر هکتار زمین به نسبت صد سال پیش چهار و گاه شش برابر شده است.

در قانون یا فرضیه کاهش حاصلخیزی زمین و انتقاد مارکسیستی آن، از زمان مارکس تا به امروز دو برخورد و برداشت کاملاً متقابل به چشم می‌خورد: برخورد سرمایه‌داری، برخورد سوسیالیستی. سرمایه‌داران می‌خواهند "نقائص، محدودیت‌ها و تضادهای سرمایه‌داری را به گردن طبیعت بیاندازند"⁽¹⁾ در حالی که بنیان‌گذاران و هواداران سوسیالیسم علمی اطمینان دارند که انسان اگر از قید سرمایه‌داری رهایی یابد، طبیعت پیرامون خود را از میان نخواهد برد، بلکه آن را پر بارتر خواهد کرد. "زمین دائماً بهتر می‌شود به شرطی که با آن به درستی رفتار شود"⁽¹⁾

مارکس نخستین کسی است که مسئله ضرورت دفاع از طبیعت و حفظ و بهترکردن محیط زیست را - که از مسائل مهم زمان ما است- از دریچه دید علمی و بدرستی مطرح کرد و اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی نخستین کشورهای هستند که طبیعت را از انحصار افراد جداگانه بیرون آورده و در اختیار تمام جامعه قرار دادند تا هر فرد جداگانه ای ادعای "مالکیت" خصوصی بر طبیعت را نداشته و آن را به خاطر منافع آنی و فردی خویش مورد بهره‌برداری نابخردانه قرار ندهد.

ح - قیمت زمین کشاورزی

اینکه که مفهوم و مقوله بهره‌زمین‌های کشاورزی را بررسی کرده ایم می‌توانیم مفهوم قیمت زمین را نیز که در نظر اول کاملاً بی‌معناست توضیح دهیم. در واقع زمین که محصول کار نیست ارزشی ندارد و لذا بها و یا قیمتی به معنایی که در مورد کالاهای تولید شده توسط انسان گفته ایم، نمی‌تواند داشته باشد. با این حال خرید و فروش می‌شود. با کمی دقت می‌توان دریافت که در معامله آنچه که خرید و فروش می‌شود خود زمین نیست، بلکه حق دریافت بهره‌زمین است. کسی که از قطعه زمینی سالانه هزار تومان درآمد دارد مانند کسی است که مبلغی سرمایه استقراری به کار انداخته و از آن بهره‌ای برابر هزار تومان می‌گیرد. اگر فرض کنیم که در بازار مفروض نرخ بهره پول 10% باشد برای این که سرمایه‌داری سالانه 1000 تومان بهره بگیرد باید مبلغ 10.000 تومان داشته باشد. در چنین بازاری، کسی که هزار تومان بهره از زمین می‌گیرد مانند کسیست که 10.000 تومان قرض داده است. و یا به عبارت دیگر کسی که 10 هزار تومان سرمایه داشته باشد می‌تواند چنین زمینی را بخرد و در آخر سال همانقدر بهره دریافت کند که قبلاً از وام دادن سرمایه خود بدست می‌آورد.

بنابراین در معامله زمین، نه خود زمین، بلکه حق دریافت بهره زمین معامله می‌شود. قیمت زمین مفهومی است غیرمعقول و مجازی و مالکیت زمین عبارتست از مالکیت سرمایه مجاری، سرمایه‌ای که وجود خارجی ندارد ولی به صاحب خود حق می‌دهد که بهره دریافت کند. (ما سرمایه مجازی را در صفحات پیش توضیح دادیم) قیمت زمین چیزی نیست جز بهره زمین که به سرمایه بدل شده است.

اقتصاددانان عامل گرای بورژوائی که قصد سر در گم کردن دانشجویان و توده مردم را دارند، در حرف چنین وانمود می‌سازند که گویا مسئله غیر از این است و گویا زمین واقعا "قیمتی نظیر قیمت سایر کالاها دارد. اما در عمل، اقتصاد سرمایه‌داری با زمین درست مانند یک سرمایه مجازی رفتار می‌کند و قیمت زمین را درست از روی میزان بهره آن و در مقایسه با بهره پول تعیین می‌نماید. عرف و قوانین حاکم بر خرید و فروش زمین در ایران نیز گواه آنست. در ایران بهای هر قطعه زمین کشاورزی در دهه‌های اخیر معمولاً ده برابر بهره مالکانه آن تعیین می‌شد. چرا که بهره پول حدود 10% به حساب می‌آمد.⁽¹⁾

(1) لنین - کارل مارکس . از انتشارات حزب توده ایران . 1355 . ص 16

(1) کاپیتال - جلد سوم " نقل از مجموعه آثار مارکس و انگلس بزبان روسی " جلد 25 ، بخش 2 ، ص 343

(1) توجه کنید که مالکین زمین برای تعیین قیمت آن تنها بهره زمین را ملاک قرار نمی‌دهند ، بلکه اجاره بهای زمین را ملاک قرار می‌دهند. زیرا وقتی زمین را می‌فروشند نه فقط حق دریافت بهره زمین ، بلکه بطور کلی حق دریافت عایدات حاصل از آن را واگذار می‌کنند و چنانکه می‌دانیم در این حالت علاوه بر بهره زمین، بهره سرمایه‌ای هم که

در جریان اصلاحات ارضی دهه 60-1970 در ایران، قوانین و آئین نامه های مربوطه درست بر این مبنا تنظیم گشت. و بهای املاک اگر نقد پرداخت شود "معادل 10 برابر مال الاجاره سالانه"⁽¹⁾ تعیین گردید. وزیر اصلاحات ارضی در توضیحات خود در این باره می گوید:

"ما دست بکار مصادره املاک نشده ایم. قبل از اصلاحات ارضی هم هر کس می خواست ملک خود را بفروشد قیمت ملکش معادل بود با ده برابر عایدات خالص ملک."⁽²⁾

در موقع فروش املاک به اقساط، بهای ملک 12 برابر مال الاجاره تعیین شد که "در لابلای قانون کمکی به مالکین شده است که قیمت ملک 13 برابر مال الاجاره در می آید."⁽³⁾

هدف ما در اینجا تشریح حقه بازی هائی که دولت و ملاکین برای غارت دهقانان در زمان اصلاحات بدان متوسل شدند، نیست. منظور فقط تاکید این نکته است که خود مالکین ارضی حتی در مناسبات ارباب - رعیتی نیز "زمین" را خرید و فروش نمی کردند، بلکه حق دریافت عایدات خالص از زمین را خرید و فروش می کردند. در قوانین اصلاحات ارضی ایران ماده ای هم هست که تفاوت اجاره بها و بهره زمین را بیان می کند. در آئین نامه اجرائی قانون تقسیم و فروش املاک مورد اجاره، گفته می شود:

"ماده 20- بهای هر هکتار ارضی بایر و موات دولتی ... یک بیستم قیمت هر هکتار ارضی دایر نزدیکترین ده است."⁽⁴⁾

این ماده بهره زمین بایر را یک بیستم اجاره بهای زمین آباد شده تعیین می کند. صرف نظر از حساب سازی هائی که برای واگذاری ارزان تر ارضی دولتی به مالکین در این ماده در نظر گرفته شده است، یک نکته مسلم است و آن اینکه زمین بایر، یعنی زمینی هم که هنوز در آن سرمایه گذاری و کار نشده، خرید و فروش می شود. منتهی در زمین های آباد، سرمایه به کار رفته را به این قیمت اضافه می کنند.

اگر در فرمولی که بر اساس بهره زمین به قیمت زمین تبدیل می شود دقت کنیم، ملاحظه خواهیم کرد که قیمت زمین ارزان تر است. و بالعکس هر چه بهره پول پائین تر بیاید قیمت زمین بالاتر می رود. زمینی با هزار تومان بهره سالانه، در صورتی که نرخ بهره پول 10% باشد، چنانکه گفتیم، معادل است با سرمایه ده هزارتومانی:

$$\frac{1000 \times 100}{10} = 10.000$$

و اما اگر نرخ بهره پول 5% شود قیمت همین زمین دو برابر می شود:

$$\frac{1000 \times 100}{5} = 20.000$$

از آنجا که با رشد و تکامل سرمایه داری چنانکه در صفحات پیش گفتیم، بهره زمین روز بروز بالا می رود و نرخ بهره پول در طول زمان پائین تر می آید (از نوسانات کوتاه مدت صرف نظر می کنیم) لذا قیمت با گذشت زمان افزایش می یابد. و در کشورهای سرمایه داری بخش قابل ملاحظه ای از سرمایه که می بایست در کار مولد صرف شود به صورت این سرمایه مجاری حبس می شود و از کار می افتد.

برای آبادی آن صرف شده و گذار می شود. بعبارت دیگر قیمت زمین زراعی آباد شده، سرمایه ای را هم که در آن زمین گذاشته شده دربر می گیرد.

(1) قانون الحاقی به قانون تقسیم و فروش املاک مورد اجاره - مجله دهقان روز، شماره 1، سال 1350 / تکیه ازماست

(2) توضیحات وزیر اصلاحات ارضی و تعاون روستائی در مجلس سنا همان مجله ص 44

(3) همانجا

(4) نقل از اطلاعات 16 فرودین 1348 (ملاحظه می کنید که فضل فروشی های اقتصاد دانان بورژوائی در مورد اینکه خرید و فروش زمین گویا تئوری مارکس را رد می کند، حتی برای خود حضرات وقتی پای عمل بمیان آید، کمترین ارزشی ندارد).

2- ویژگیهای رشد سرمایه داری در کشاورزی

سرمایه داری چه در صنعت و چه در کشاورزی، سرمایه داری است. این شیوه تولید صرفنظر از رشته ای که در آن تسلط می یابد، قوانین عامی دارد که همه جا جاری است: چه در صنعت و چه در کشاورزی. با این حال رشد سرمایه داری در کشاورزی بنا به عللی که ذکر می کنیم ویژگیهایی پیدا می کند که باید بدان توجه کرد. مهمترین عبارت از آنست که سرمایه داری در کشاورزی کندتر از صنعت رشد می کند.

لنین که در بررسی تکامل سرمایه داری در کشاورزی کار بسیار بزرگی انجام داده، هم یگانگی قوانین عام سرمایه داری را در صنعت و کشاورزی تاکید نموده و هم ویژگی های رشد و علل آن را بیان کرده و از اینجا نتایج کاملا مشخص تئوریک و پراتیک برای پیشبرد انقلاب سوسیالیستی بدست آورده است.

علت کندي رشد سرمایه داری را در ده و روستا به طور خلاصه می توان در سه ماده بیان کرد:

1- جان سختی بقایای مناسب فئودالی و ماقبل سرمایه داری در ده
2- وجود مالکیت خصوصی زمین و بویژه وجود بهره تفضیلی 2 و بهره مطلق که ترمز سرمایه گذاری در کشاورزی است.

3- سلطه صنعت در اقتصاد سرمایه داری که امکان می دهد انحصارات صنعتی از طریق بالا بردن بهای کالاهای انحصاری صنعتی و پائین آوردن بهای کالاهای کشاورزی بخشی از درآمد سرمایه داران کوچک کشاورز را غارت کنند و انباشت سرمایه را در کشاورزی ترمز نمایند. با یک نظر به کشاورزی ایران امروز می توان تاثیر هر سه این عوامل را دید:

1- در مورد جان سختی تولید خرده کالائی و بقایای پیش از سرمایه داری، هم توجهی به چند دهه گذشته و هم ویژه توجه و دقت در اوضاع روستای امروز ایران می تواند دلایل قاطعی بدست دهد.

ما در بخش مربوط به "انباشت بدوی سرمایه در ایران" نظری با روستای پیش از اصلاحات ارضی انداختیم و گفتیم که ده ایران از سال ها پیش به قشرهای مختلف اجتماعی تجزیه شده بود. در پائین ترین پله این قشریندی، خوش نشینان و بی چیزان ده و در پله های بالای آن دولتمندان قرار می گرفتند. اصلاحات ارضی این قشریندی را مبنا قرار داد و زمینه تشدید و تسریع آن را فراهم کرد.

هم اکنون دو قطبی شدن جامعه روستائی ایران با سرعتی به مراتب بیش از گذشته جریان دارد ولی هنوز زمان طولانی در پیش است تا تولید خرده کالائی در ده ایران از میان برود و روستای ایران برپایه سرمایه داری خالص بازسازی شود. لذا در بررسی ده امروز ایران هر دو جانب مسئله را باید مورد توجه قرارداد: هم تسریع روند سرمایه داری شدن ده و هم بقایا و بازمانده های تولید خرده کالائی مناسبات پیش از سرمایه داری.

آمارهای کشاورزی نخستین سال های دهه 50 شمسی (دهه 70 میلادی) نشان می دهد که تجزیه طبقاتی پس از اصلاحات ارضی تشدید شده است. موافق این آمار در سال های 50 ، 53 شمسی قریب نصف دهقانانی که به کار کشاورزی اشتغال داشته اند در کمتر از دو هکتار زراعت کرده اند. 80 درصد زمین های زراعی ایران، که بیش از 98 درصد جمعیت کشاورز را در برمی گیرد هنوز بطور عمده با نیروی کار خود دهقانان و کارکنان فامیلی بهره برداری می شوند. مزرعه هایی که بطور عمده با نیروی کار کارگران مزدور اداره شود در این بخش فقط 4 درصد است و اما در مزارع بزرگتر 50 تا 100 هکتاری سهم مزارعی که بطور عمده با نیروی مزدوران بهره برداری می شود به 40% می رسد. در 60% دیگر نیز بخشی از کارها توسط مزدوران انجام می شود. حتی در موسسات بزرگ بیش از صد هکتاری نیز استفاده از نیروی کار کارکنان فامیلی (یعنی کارگران بی مزد و حقوق) وسعت دارد که نشانه بقایای پیش از سرمایه داری است.

تردیدی نیست که مزارع کوچک آینده ای ندارند. فقط در عرض سه سال 50-1353 از تعداد مزارع کمتر از یک هکتار 37 هزار واحد کم شده است. این روند قطعاً ادامه خواهد داشت و بزرگترها کوچکترها را از میدان بیرون خواهند راند، بویژه که سیاست دولت نیز در این جهت است. با این حال می توان تردیدی نداشت که تولید خرده

کالائی در ده ایران مدت بالنسبه طولانی مقاومت خواهد کرد. چرا که نوعی زنده ماند فلاکتبار را برای دهقان تامین می کند.

برخی از اقتصاددانان بورژوا و خرده بورژوا این دلبستگی دهقان را به قطعه زمین یک وجبی می ستایند. در حالی که در اینجا هیچ ارزشمندی موجود نیست. این اقتصاد کوچک و زندگی فلاکتبار در مرز گرسنگی کمترین حالت رومانتیک ندارد ولی منبع فیاض کارگر ارزان قیمت است، کارگری که لقمه نان خالی از مزرعه خود بدست می آورد و لذا حاضر است بقیه مدت را به بهای ارزانتری درمزرعه سرمایه داری و یا به عنوان کارگر فصل در صنایع کار کند و در اولین فرصت ده را ترک کرده و برای همیشه به پرولتاریای صنعتی بپیوندد. به عبارت دیگر در ده ایران هنوز حالت برزخی وجود دارد که در آن مناسبات خالص سرمایه داری برقرار نشده است.⁽¹⁾

مشکل می توان گفت که اگر کشور، در جاده سرمایه داری سیر کند و بر اساس تعاونی واقعی بازسازی نشود، این حالت برزخ و گذار، چند دهه دیگر ادامه خواهد یافت. آنچه مسلم است تغییر این مناسبات بینایی به مناسبات خالص سرمایه داری به درازا خواهد انجامید. و بقایای مناسبات فئودالی که پایه های اقتصادی-اجتماعی داشته و حفظ آن هنوز به سود سرمایه داری است، جان سختی نشان خواهد داد.

2- درباره تاثیر ترمز کننده بهره زمین، در کشور ما آمار قابل اعتماد جامعی در دست نیست. مقامات دولتی به احتمال قوی چنین آمارهایی ندارند و آنچه را هم که دارند منتشر نمی کنند. با این حال از روی ارقام تقریبی می توان به نقش ترمز کننده بهره زمین پی برد.

در یکی از درسنامه های دانشگاه تهران اجاره بهای هر هکتار زمین چغندر کاری 2500 ریال آب بها برای هر هکتار 3600 ریال (از قرار متر مکعبی 39% ریال) قید شده است. یعنی جمعا" بیش از 60000 ریال در هر هکتار بنابر همین درسنامه متوسط اجاره بهای زمین وب های آب برای هر هکتار کشت (ازهرنوع) در زمین فاریاب 5500 ریال است. در حالی که زمین فقط 16000 ریال درآمد می دهد.⁽¹⁾ به عبارت دیگر 34% درآمد محصول کشاورزی باید بابت اجاره بهای زمین و بهای آب منظور شود.

در کشور ما پس از اصلاحات ارضی مالکین توانستند قطعات وسیعی از زمین های خود را در مالکیت خویش نگاهدارند که یا آن را به اجاره واگذار می کنند و یا خود راسا" به عنوان سرمایه دار صاحب زمین از آن بهره برداری می کنند. در هر دو حالت بهره زمین در فعالیت اقتصادی اثر می گذارد. اجاره دار باید بهره زمین را به مالک پرداخت کند- که در این صورت تاثیر بهره زمین در ترمز کردن رشد کشاورزی کاملا" آشکار است- سرمایه دار صاحب زمین نیز که خود در زمین خویش سرمایه گذاشته، تنها به شرطی علاقمند به گسترش سرمایه گذاری خواهد بود که این سرمایه علاوه بر سود متوسط که بدان تعلق می گیرد، بهره ای متناسب با عرف محل، برای قطعه زمین بوجود آورد. این مطلب را می توان به طرز دیگری نیز بیان کرد و گفت که بخش مهمی از سرمایه این سرمایه دار به صورت مالکیت قطعه زمین در آمده و او باید علاوه بر سود سرمایه ای که مستقیما" در زمین می گذارد سود سرمایه ای را هم که در زمین خوابیده بدست آورد.

در مورد زمین های اجاره ای ارقامی که در دست است حاکی است که در سال 1351، 100 هزار واحد بهره برداری کشاورزی در زمین اجاره ای وجود داشت که 40 هزار واحد آن مزارع 5 تا 50 هکتاری بودند. هزار واحد بزرگ 50 تا 100 هکتاری و هزار واحد بسیار بزرگ بیش از 100 هکتاری (تاچند ده هزار هکتاری) در زمین های اجاره ای بهره برداری می کردند.⁽²⁾

در قطعات بزرگتر از 5 تا 10 هکتار، هر چه قطعه زمین بزرگتر باشد مناسب مستاجر با صاحب زمین به مناسبات سرمایه داری نزدیکتر می شوند در مزارع بزرگ ماشینی، تراکتور و شیوه های مدرن کشت و زرع بیشتر

(1) همه ارقام از نتایج آمارگیری کشاورزی 1351 گرفته شده است. انتشارات سازمان برنامه - مرکز آمار ایران. سال انتشار 1353

(1) هوشک ساعدلو. یادداشتهای درس اقتصاد کشاورزی. دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران-

1350-1351 صفحات 144-145

(2) نتایج آمارگیری کشاورزی سال 1351 انتشارات سازمان برنامه، سال انتشار 1353، ص

راه یافته و مناسبات سرمایه داری در آن ها گسترده تر است. تردیدی نیست که اگر مستاجرین مجبور نبودند بخش قابل ملاحظه ای از درآمد خود را بابت اجاره بهای زمین و بهای آب پرداخت کنند سرمایه داری در این اراضی به سرعت به مراتب بیشتری پیش می رفت.

مالکیت برخی از مزارع بزرگ اجاره ای دولتی است. دولت این قطعه زمین های بزرگ (100 تا چند ده هزار هکتاری) را به قشر معینی از سرمایه داران داخلی و خارجی واگذار کرده و عملاً از آن ها اجاره بهائی نمی گیرد و یا اجاره بهای جزئی می گیرد که با دادن کمک های دیگر به آنان آن را جبران می کند. (در صفحات بعد در این باره توضیحات بیشتری خواهیم داد) اما اکثر اراضی اجاره ای متعلق به زمینداران بزرگ است که توانسته اند مالکیت خود را بر اراضی وسیع حفظ کنند. در این میان دربار و موقوفات امام رضا (عملاً شاه) جای اول را دارند. در مورد اراضی کوچکتر از 5 هکتار باید یادآوری کرد که تعداد زیادی پس از اصلاحات ارضی به مالکیت دهقانی درآمده و تنها 60 هزار واحد بهره برداری اجاره ای در این گونه اراضی وجود دارد ولی سنگینی بهره زمین حتی در اراضی که به مالکیت دهقانی درآمده کاملاً محسوس است و امکان نمی دهد که در این عرصه وسیع و میلیونی تولید خرده کالائی، سرمایه داری به سرعت رشد کند و کشاورزی مدرنیزه شود. این قطعات ظاهراً در مالکیت دهقانان است و لذا آنان بهره ای بابت زمین نمی پردازند ولی به هنگام اصلاحات ارضی دهقانان مجبور شدند برای مدت 12 تا 15 سال قسط زمین بپردازند که شکل دگرسان شده اجاره بهاست. و با آنکه این مدت در بسیاری نقاط به پایان رسیده دهقانان از زیر بار اقساط زمین بیرون نیامده اند و بخش مهمی از درآمد خود را بابت اصل و فرع اقساط زمین و یا قرضه ای که بدنال آن آمده، می پردازند. یعنی هنوز به اشکال گوناگون زیر فشار بهره مالکانه قرار دارند و لذا امکان نوسازی اقتصادی کشاورزی خود را از دست می دهند. بقایای مناسبات سنتی در این اراضی هنوز بسیار فراوان است.

3- سومین عامل مهمی که سبب می شود سرمایه داری در کشاورزی کندتر از صنعت رشد یابد، چنانکه گفتیم، تفاوت قیمت میان کالاهای صنعتی و کالاهای کشاورزی است. صنعت سرمایه داری که در بازار مسلط است کالای خود را گرانتر می فروشد و کالای کشاورزی را ارزانتر می خرد. در کشور ما که بازار آن وابسته به بازار امپریالیستی است و از طرف انحصارات امپریالیستی غارت می شود بازی با قیمت کالا، به زبان گسترش کشاورزی تاثیر به مراتب ویران کننده تری دارد. انحصارات امپریالیستی در دهه های گذشته بهای کالاهای صنعتی را که به کشورهای در حال رشد می فروشند به طور مداوم بالا برده و بهای کالاهائی که از کشورهای در حال رشد می خرند به طور عمده محصولات کشاورزی و مواد خام را پائین آورده اند.

در سال های اخیر در بازار ایران تحولی پدید آمده و ایران به جای صادرکننده، وارد کننده مقادیر بزرگی از محصولات کشاورزی شده است. این تحول از طریق دیگری به کشاورزی ایران زیان می زند و آن این که کالاهای کشاورزی تولیدی در داخل کشور در غالب اوقات قدرت رقابت با کالاهای خارجی را ندارند.

از این توضیح عمومی که بگذریم درباره بهای محصولات کشاورزی به سه نکته خاص نیز باید توجه کنیم:

الف) در کشور ما ده ها سال است که سیاست تثبیت نرخ غله و نان و برخی دیگر از مواد خوراکی دنبال می شود.⁽¹⁾

دولت با اتخاذ روش های اقتصادی و گاه با توسل به شیوه های غیراقتصادی، یعنی تکیه آشکار به زور، دهقانان را مجبور می کند که محصولات خود و بویژه غلات را به قیمت ارزانی به بازار تحویل دهند. یکی از بررسی های دانشگاه تهران به این نتیجه رسیده است که بر اثر اجرای این سیاست در مدت 44 سال (1305- 1349 شمسی)

(1) این سیاست قبل از انقلاب مشروطه غیرمتمرکز بود و از زمان مشروطه و بویژه زمان رضاشاهی بصورت تدوین و اجرای قوانین و آئین نامه های دولت مرکزی اجرا می شود. (مهدی شفاء الدین - اقتصاد غله و نان در ایران. انتشارات دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران - سال 1350)

" درآمد حاصل از کشت گندم مرتبا" کاهش می یابد... و با افزایش قیمت کالاهای دیگر قدرت خرید زارعین از درآمد حاصل از کشت گندم کاهش می یابد..."⁽¹⁾

ادعای دولت این است که گویا به این ترتیب به مصرف کننده کمک شده و از بالا رفتن هزینه زندگی جلوگیری به عمل آمده است. ولی معنای واقعی اقتصادی این ادعا عبارت از آنست که ارزش نیروی کار و لذا دستمزد کارگران پائین نگاهداشته شده و دولت با تثبیت نرخ غله به کارگران کمک نکرده، بلکه به سرمایه داران صنعتی کمک کرده و کارگر ارزان در اختیار آنان گذاشته است. به علاوه از طریق دولت توانسته است با قیمت ارزانتر دستگاه عظیم تر بوروکراتیک و بویژه ارتش و پلیس پرشمار بوجود آورد. یکی از نخستین آئین نامه های تثبیت قیمت نرخ غله، مربوط است به تحویل نان مصرفی ارتش به قیمت ارزان.

به این ترتیب به نام اینکه هزینه زندگی را پائین نگاه می دارند، عملاً بخشی از اضافه محصول دهقانان را به طبقه سرمایه دار تحویل می دهند. مارکس و لنین درب بررسی های اقتصادی و رابطه میان پرولتاریا با دهقانان همواره به این نکته توجه داشتند.

" بهای نازل (نان و سایر محصولات کشاورزی) بهیچوجه حاصل بارآوری کار تولیدکنندگان نیست، بلکه نتیجه فقر آنهاست."⁽²⁾

از زمان جنگ دوم به بعد به علت کمبود تولید داخلی هر ساله مبلغی از بودجه دولتی بابت زیان غله اخیر پرداخت می شود. در سال های اخیر مبالغ عظیمی از بودجه دولت برای خرید غله و گوشت و سایر محصولات خارجی و عرضه آن به بازار در نظر گرفته می شود. (در بودجه سال 1354، 3 میلیارد و 890 تومان بابت زیان گندم، قند، شکر، چای و 350 میلیون تومان تفاوت قیمت خرید و فروش روغن نباتی و برنج و 538 میلیون تومان بابت زیان گوشت تعیین شده⁽¹⁾ که جمعاً 5 میلیارد و 779 میلیون تومان است) اگر توجه کنیم که کشاورزی ایران در دهه 1345-1355 به طور متوسط 17 میلیارد تومان (و به قیمت ثابت حدود 13 میلیارد تومان) ارزش افزوده تولید کرده⁽³⁾ معلوم می شود که از بودجه دولتی برابر 1/3 و حتی نصف درآمد کل کشاورزی کشور به قصد تثبیت نرخ کالاهای کشاورزی در بازار پرداخت شده و این به آن معناست که دولت به نام تثبیت نرخ کالاهای ضروری مصرفی، دستمزدها را مصنوعاً تثبیت کرده و بخش بزرگی از این مبلغ عظیم از بودجه دولت را به طور غیرمستقیم به صندوق سرمایه داران صنعتی و مالی وب خش معینی از بزرگترین سرمایه داران رشته کشاورزی ریخته است.

سیاست تثبیت نرخ کالاهای کشاورزی در سطح نازل، زمانی که مناسبات ارباب-رعیتی بر کشور حاکم بود، آسان تر اجرا می شد، چرا که توده دهقان چاره ای جز زراعت نداشت ولو این که درآمد آن برای تامین حداقل زندگی انسانی نیز کافی نباشد. با رشد سرمایه داری که الزاماً جانشینی اهرم های اقتصادی را به جای اهرم های غیراقتصادی ایجاد می کند اجرای سیاست دشوار از هر نظریسیار گران تمام می شود. سرمایه مجبور به ماندن در کشاورزی نیست. اگر صرف نکند به رشته های دیگر منتقل می شود، نتیجه اینکه با تثبیت غیرطبیعی بهای کالاهای کشاورزی، این رشته رشد نمی کند و چه بسا به فقیرا می رود.

به این دلیل است که از مدتی پیش محافل علاقمند به رشد سرمایه داری در کشاورزی خواستار به غیر سیاست دولت و افزایش بهای کالاهای کشاورزی و تثبیت نسبی آن در سطح بالاتری هستند. اما لازمه آن چنانکه می دانیم افزایش متناسب دستمزد کارگران است.

ب - بهای سرخرمن کالاهای کشاورزی با بهای بازار تفاوت فاحشی دارد. به جز گندم و جو همچنان که گفتیم دولت قیمت آن را در سطح نازلی در سرتاسر کشور تثبیت کرده است، در مورد بقیه محصولات کشاورزی از جدول زیر می توان تصویری بدست آورد:

(1) سید مهدی شفاء الدین - اقتصاد غله و نان در ایران. انتشارات دانشگاه تهران 1350 ص 303

(2) لنین: کارمارکس- زندگینامه. از انتشارات حزب توده ایران. سال 1355 ص 18

(1) کیهان 12 آذر 1353- سوم دسامبر 1974

(3) درآمد ملی ایران. انتشارات بانک مرکزی. آبان 1352. گزارش اقتصادی و ترازنامه 1355 (2535) بانک مرکزی ایران

نوع محصول	برنج	نخود	عدس	لوبیا	سبب زمینی	پیاز	پنبه
بهای سرخرمن کیلو- ریال حداقل - حداکثر	10 تا 17	17-12	14-10	16-12	8-5	4/5-3	22-17
بهای عمده فروشی بازار، حداقل حداکثر کیلو- ریال	10 تا 41	33-29	36-34	30-29	18/5-15	12-9	62-60
نسبت عمده فروش به بهای سرخرمن - درصد	حدود %200	حدود %200	250 تا %300	حدود %300	220 تا %300	حدود %300	حدود %300

(بهای سرخرمن از سالنامه آماری کشور سال 1351 و بهای عمده فروشی بازار، از تهران اکونومیست 7 اسفند 1350 نقل می شود)

چنانکه از جدول می بینیم بهای کالاهای کشاورزی در بازار عمده فروشی دو تاسه برابر بهای سرخرمن است. و این بدان معناست که بازرگانان و یا چنان که در مطبوعات ایران مرسوم شده است " واسطه ها" ، کالاهای کشاورزان را در سرخرمن به بهای ارزانی می خرند و به بهای گران می فروشند.

در مورد برخی از کالاهای مهم کشاورزی نظیر چغندر قند و توتون، بهای سرخرمن برای مدت چند سال تثبیت می شود. این کالاها را نمی توان در بازار آزاد فروخت. زیرا حمل چغندر قند به فواصل دور صرف نمی کند و چغندرکاران مجبورند آن را به نزدیک ترین کارخانه قند تحویل دهند در مورد توتون نیز انحصار دولتی وجود دارد. این کالاها با قراردادهای سالانه و یا چند ساله میان کشاورزان و کارخانه ها (و یا دولت) تولید می شود. این قراردادها معمولاً به سود صاحب کارخانه هاست. چرا که آن ها از نیاز و فقر دائمی توده دهقانان و وضع دشوار سرمایه داران کوچک و متوسط دست اندرکار کشاورزی سوء استفاده می کنند و محصول آنان را از طریق واگذاری وام، مساعده، بذر و نظایر آن ها به قیمت ارزانی سلف می خرند. طبیعی است که ارزانی سرخرمن زبانی به بزرگترین تولیدکنندگان نمی زند، زیرا آن ها وسائل کافی دارند که کالای خود را به بهای بازار به فروش رسانند.

پ- سومین نکته در مورد فاصله میان بهای محصولات کشاورزی و بهای کالاهای صنعتی در کشور ما این است که سیستم مالیاتی ایران هنوز به طور عمده بر مالیات های غیرمستقیم متکی است. یعنی مالیات بر روی کالاهای مصرفی کشیده می شود (از طریق انحصار کالاهای معین، حمایت گمرکی و غیره) در نتیجه دهقانان که محصول خود را بویژه در سرخرمن به بهای ارزانی از دست داده اند مجبور می شوند دخانیات، قند، چای، قماش و نظائر این ها را که حداقل کالاهای مصرفی ضروری آنهاست به قیمت گرانی که مالیات روی آن کشیده شده - بخرند و اگر قشری از آنان امکان یابند که کمی جلوتر رفته و کالاهای صنعتی دیگر نظیر رادیو، تلویزیون و یا کالاهای سرمایه ای نظیر تراکتور، کامیون، کمباین، موتور آب و غیره خریداری کنند، بهائی که پرداخت خواهند کرد قابل قیاس با بهای کالائی که فروخته اند نیست. این ماده نیز شامل سرمایه داران بزرگ کشاورز نیست و دامن توده دهقان و کشاورزان کوچک و متوسط را می گیرد.

بر اثر مجموعه این عوامل- که در کشور ما دلایل یاد شده شدت بیشتری دارد- سرمایه داری در کشاورزی به مراتب کندتر از صنعت رشد می کند.

4- قانون عدم رشد سرمایه داری در کشاورزی

تا اینجا به عواملی که سبب کندي رشد سرمایه داری در کشاورزی است توجه کردیم، اینک جای آن دارد که این مطلب اصلی را تأیید کنیم که علی رغم این عوامل ترمزکننده، سرمایه داری به هر صورت در کشاورزی رشد می کند و به همان نسبت که جلوتر می رود، بر سرعت رشد آن افزوده می شود و بر اثر این رشد، همان نتایج عمومی حاصل می شود که موقع بحث از رشد سرمایه داری در صنعت یادآوری کردیم. مهمترین این نتایج عبارت است از پیروزی واحدهای بزرگ، خرد شدن و از میان رفتن واحدهای کوچک.

واحدهای کوچک کشاورزی به بهای فقر و نیمه گرسنگی توده دهقان، چنانکه گفتیم، جان سخت اند. توده دهقان از روی لاعلاجی و بیچارگی به قطعه زمین یک وجبی خود می چسبند. ولی سرمایه داری تنها تا زمانی و در حدودی که به این حالت برزخ نیازمند باشد، آن را حفظ می کند. جهت اصلی رشد سرمایه داری، محو تولید کنندگان کوچک است.

ایجاد واحدهای بزرگ سرمایه داری در کشاورزی و محو تولیدکنندگان کوچک در سال های اخیر به بخشی از سیاست دولتی ایران بدل شده که زیر عنوان "مرحله سوم اصلاحات ارضی"، "مدرنیزه کردن کشاورزی" با شدت اجرا می شود.

این سیاست از این طریق اجرا می شود که دولت، عوامل ترمز کننده رشد سرمایه داری را در عرصه معینی که به سود بزرگترین سرمایه داران است از میان می برد و میدان را برای رشد سرمایه داری بزرگ هموار می سازد.

یکی از عوامل ترمز کننده رشد سرمایه داری چنانکه گفتیم عبارت بود از جان سختی مناسبات ماقبل سرمایه داری در روستا و اینکه دهقانان به قطعه زمین بسیار کوچک خود می چسبند و از یک پارچه شدن آن، زیر مدیریت سرمایه داری، جلوگیری می کنند. این مانع را دولت به اتکاء زور و از طریق غیراقتصادی از میان برمی دارد. و دهقانان را "به موجب قانون" از عرصه های وسیع حاصلخیز بیرون می ریزد و این زمین های وسیع و خالی از دهقان و لذا خالی از مناسبات ماقبل سرمایه داری را در اختیار سرمایه داران می گذارد که براساس مناسبات ماقبل سرمایه داری و از طریق اجیر کردن کارگران کشاورز بکارند. از زمان اصلاحات ارضی تاکنون قوانین متعددی در این جهت تصویب و اجرا شده است. از جمله: شق مربوط به تقسیم زمین به نسبت بهره مالکانه میان مالک و زارع، به مالکینی که مایل باشند زمین خود را به شیوه سرمایه داری بکارند، اجازه داد که بخش بزرگی از مرغوبترین اراضی را در مالکیت خود نگاهدارند و دهقانان را از این اراضی بیرون کنند. قانون "تاسیس شرکت های بهره برداری از اراضی زیر سدها" به دولت اجازه می دهد که دهقانان را از اراضی بیرون بریزد. (در مقابل پرداخت مبلغ ناچیزی بابت بهای زمین). قانون "گسترش کشاورزی پیشرفته" به دولت اجازه می دهد که اراضی وسیع را یکپارچه کند و حتی از خرده مالکانی که کمتر از 20 هکتار زمین دارند سلب مالکیت کند و اراضی آنان را برای "کشاورزی پیشرفته" یعنی سرمایه داری آماده نماید. در اینجا جان سختی مناسبات سنتی با قدرت دولتی شکسته شده و راه برای گسترش سرمایه داری، بویژه ایجاد واحدهای بزرگ، هموار می شود.

تاکنون با اراضی خوزستان، دشت قزوین، دشت مغان، گرگان، جیرفت، بخشی از کردستان و به طور پراکنده در سایر نقاط کشور به این ترتیب عمل شده است.

عامل دیگر ترمز کننده رشد سرمایه داری در کشاورزی چنانکه یاد کردیم وجود بهره زمین و بویژه بهره تفضیلی بود، که سود سرمایه را در کشاورزی به حد متوسط کاهش می داد و سرمایه دار را از بخشی از سرمایه ثابت خویش که به زمین چسبیده محروم می کرد. این عامل ترمزکننده نیز در ایران با دخالت دولت و با استفاده از بودجه دولتی برطرف می شود بدین معنا که اولاً- دولت سرمایه گذاری های عظیم ضرور برای زیرسازي را به عهده می گیرد و به شرکتهای کشت و صنعت، زمین آباد شده فاریاب تحویل می دهد. ثانیاً- آنان را از پرداخت اجاره بها معاف کرده و یا به دریافت اجاره بهای جزئی اکتفا می کند. ثالثاً- زمین را برای مدت طولانی- سی سال و بیشتر- به شرکت ها واگذار می کند.

برای این منظور تاکنون چندین قانون تصویب شده و با استفاده از بودجه دولتی، سازمان های عمران (سازمان عمران خوزستان، سازمان عمران دشت قزوین، سازمان عمران جیرفت...) تشکیل شده که رهبری همه آن ها بدون استثناء با مشاورین خارجی است. این سازمان های عمران هزینه های سنگین آباد کردن اراضی را به عهده می گیرند و زمانی که زمین پرحاصل و تحویل محصول آن به بازار کاملاً تسهیل شد، آن را در قطعات عظیم 4 تا 20 هزار هکتاری به شرکت های خصوصی کشت و صنعت تحویل می دهند. و از آن پس نیز همواره بخشی از هزینه تولید و از جمله هزینه جاری تولید (نظیر سم پاشی، تامین کود ارزان و غیره) را می پردازند و همه اعتبارات ارزان قیمت را آماده می کنند تا شرکت های کشت و صنعت به چنان سودی دست یابند که ادامه کار برای آن ها صرف کند. و از آنجا که همه شرکت های خصوصی کشت و صنعت یا به بزرگترین انحصارات امپریالیستی و یا به بزرگترین سرمایه داران ایرانی تعلق دارد، تنها ابر سود انحصاری و غارتگرانه امپریالیستی می تواند آنان را قانع کند.

نه تنها توده دهقانان و نیروهای مترقی ایران، بلکه قشر معینی از محافل دولتی تردیدی ندارند که این نوع سرمایه داری کردن کشاورزی به سود کشور نیست و به ورشکستگی اقتصاد کشاورزی می انجامد. با این حال این سیاست ناسالم دنبال می شود.

در میان محافل دولتی عده ای هوادار آند که به جای تکیه به شرکت های کشت و صنعت، یعنی کشتزارهای عظیم سرمایه داری و صرف سرمایه های عظیم دولتی در راه خدمت به آن ها، به کشتزارهای متوسط و بزرگ تا 100 هکتاری تکیه شود، در این کشتزارها عوامل ترمز کننده رشد سرمایه داری با قدرت دولتی برافتد و با کمک دولت و هزینه دولتی این مزارع مکانیزه شود. در این زمینه نیز کوشش هایی می شود که کم حاصل نیست.

خلاصه کنیم: رشد سرمایه داری در کشاورزی به علت وجود عوامل ترمزکننده، کند است. سرمایه داری در مجموع خویش از این کندي رشد، سود می برد و به حفظ بقایای مناسبات سنتی در ده و تبدیل آن به منبع بزرگ نیروی کار ارزان علاقمند است، با این حال سرمایه داری در کشاورزی رشد می کند و قانون عام آن که محو تولید کوچک و خردکردن خرده مالکین و سرمایه داران کوچکتر توسط بزرگترها و تمرکز و تراکم مداوم سرمایه در دست موسسات بزرگ است، در کشاورزی نیز جاری است.

در کشور ما که راه رشد سرمایه داری وابسته به انحصارات امپریالیستی را در پیش گرفته قدرت دولتی و بودجه دولتی به مثابه اهرمی برای تازاندن سرمایه داری بسیار بزرگ در کشاورزی ایران و خرد کردن کوچکترها به کارگرفته می شود.

4- بهره زمین از اراضی ساختمانی

زمین ساختمانی برخلاف زمین کشاورزی موضوع سرمایه گذاری و کار انسانی نیست، بلکه فقط شرط تولید است. انسان بر روی این زمین ساختمان می کند، بدون اینکه زمین در پروردن و بارآورتر کردن کار انسانی دخالتی داشته باشد. با این حال زمین ساختمانی نیز مانند زمین کشاورزی و گاه به مراتب بیش از آن محدود و قابل انحصار است. می توان مالکیت آن را به انحصار درآورد و این حق انحصاری را نقد کرد. کسی که حق مالکیت بر زمینی را بدست آورده اجازه ساختمان در آن را نمی دهد مگر اینکه بهره ای دریافت دارد.

بهره زمین های ساختمانی نیز همان طور تشکیل می شود که بهره زمین های کشاورزی. در اینجا نیز برای درک درست و روشن تر بهره زمین سودمند است که مالکیت زمین و سرمایه گذاری در ساختمان را از هم جدا کنیم. یعنی فرض کنیم که زمینی از آن مالکی است که آن را به سرمایه داری اجاره داده است تا وی در آن ساختمانی کرده و به اجاره بدهد. سرمایه گذاری که در امر ساختمان سرمایه گذاری کرده منطقیاً باید از سود متوسط برخوردار شود و هر چه بیش از آن دارد بابت بهره زمین به صاحب زمین بپردازد.

وقتی شما خانه ای را کرایه می کنید، مبلغی را که بابت کرایه می پردازید بدو بخش می شود:

1- بهره زمین، 2- سرمایه سرمایه دار صاحب ساختمان و سود آن.

برای توضیح بیشتر فرض می‌کنیم ساختمانی 90 سال قابل استفاده باشد. وقتی این ساختمان به اجاره داده می‌شود معنای آن این است که ساختمان مزبور به اقساط 90 ساله فروخته شده است. بعد از 90 سال صاحب ساختمان، دیگر ساختمان قابل استفاده ای ندارد. این سرمایه دار برای حفظ ساختمان مجبور است آن را منطماً تعمیر کند و لذا مبلغی نیز بابت اقساط هزینه تعمیر در کرایه منزل وارد می‌شود. هدف سرمایه داری از سرمایه گذاری کسب سود است. پس در کرایه مسکن سهم متناسبی از سود سرمایه وارد می‌شود. و بالاخره وقتی سرمایه دار، سرمایه خود را باید در مدت 90 سال و به اقساط برگرداند طبعاً باید برای سرمایه اش بهره بانکی در نظر بگیرد. وقتی این مبالغ به سرمایه دار داده شد، باقی کرایه مسکن، بهره زمین است که به صاحب زمین تعلق می‌گیرد.

از دقت در این توضیح می‌توان دریافت که افزایش سریع کرایه مسکن در شهرهای بزرگ در درجه اول نتیجه افزایش سریع بهره زمین است. زیرا بهای ساختمان و یا بهره پول با چنین سرعتی بالا نمی‌رود. در شهرهایی که به سرعت رشد می‌کنند و جمعیت آن‌ها زیاد می‌شود، انحصار مالکیت اراضی ساختمانی بلای عظیمی برای توده مردم و قشرهای متوسط است. مالکین زمین با سوء استفاده از نیاز مردم به مسکن و توسل به انواع حقه بازی‌ها و بورس بازی‌ها، بهای زمین- یعنی بهره زمین را که به سرمایه بدل شده است- را بالا می‌برند و در غارت زحمتکشان با سرمایه داران صنعتی رقابت می‌ورزند و بخش هر چه بیشتری از اضافه ارزش تولید شده در جامعه را به خود اختصاص می‌دهند.

بهره زمین ساختمانی مانع بسیار بزرگی بر سر راه سرمایه گذاری در ساختمان و صنعت است. صاحبان کارخانه‌ها مجبورند بخش قابل ملاحظه‌ای گاه بیش از 20 درصد- از سرمایه ثابت خود را صرف خرید زمین کنند و یا کرایه ساختمان بپردازند. در ساختمان‌های مسکونی گاه بیش از 50% سرمایه، صرف خرید زمین می‌شود که کمترین نقشی در تولید نداشته و فقط شرط ساختمان است.⁽¹⁾

بهره زمین‌های ساختمانی بیشتر بهره تفضیلی است که در درجه اول نسبت به موقعیت جغرافیایی یعنی محل قرار گرفتن آن تعیین می‌شود. زمین‌های واقع در نقاط آباد و خوش آب و هوای شهر، زمین‌های واقع در مراکز تجاری، زمین‌هایی که در کنار خیابان‌های اصلی شهرها و ... واقع شده‌اند گران‌ترند. سرمایه داران بزرگ نزدیک به مراکز قدرت دولتی- بویژه وقتی دولتی فاسد بر سر کار باشد- از این امر بزرگترین سوء استفاده‌ها را می‌کنند. یعنی در تدوین نقشه‌های آبادانی و عمرانی شهر به سود خویش دخالت می‌ورزند و به موقع از وجود نقشه و طرح آبادانی معین مطلع می‌شوند و زمین‌های اطراف آن را به بهای ارزان می‌خرند و غیره.

در کشور، علاوه بر این مکانیسم "عادی" جهان سرمایه، دولت و دربار در بالا بردن بهره زمین‌های ساختمانی تحویل آن به بزرگترین سرمایه داران نقش موثری دارند. قوانین و آئین‌نامه‌هایی که به سود خویش تدوین کرده‌اند به آنان اجازه "قانونی" می‌دهد که اراضی ساختمانی را- هر جا که درآمد عظیمی بر آن متصور باشد- "ملی" کنند. یعنی به قیمت کم از مالکان آن‌ها بخرند و سپس به رایگان و با اجاره کم به انحصارات ساختمانی مورد علاقه خویش واگذار کنند. آن‌ها امکان دارند که با طرح‌های آبادانی شهرها، نظیر "طرح جامع تهران"، آئین‌نامه تعیین "محدوده شهرها"، زمین‌های "خارج محدوده" و زمین‌های "داخل محدوده"، شرکت‌سازی و ده‌ها نظیر آن، بهره تفضیلی زمین‌های ساختمانی را بالا و پایین ببرند. قیمت‌ها را بشکنند، زمین‌ها را بخرند و سپس قیمت‌ها را بالا برند ...

بر اثر انحصار مالکیت زمین‌های ساختمانی در دست مالکین خصوصی و بهره‌سنگین زمین، توده‌های ستمکش شهرها بطور مداوم از مراکز و نقاط آباد داخل شهرها به اطراف رانده می‌شوند. در زاغه‌ها، آلودگی‌ها، حاشیه‌های دور شهرها بدون بهره مندی از آب و برق و وسایل تمدن زندگی می‌کنند. روزانه کار آن‌ها به علت

(1) در سال 1354 در تهران نسبت بهای زمین به هزینه کل ساختمان 54/9% بود. تهران

دورې محل سکونتشان از محل کار و طولاني بودن زمان رفت و آمد افزایش مي يابد. بخش قابل ملاحظه اي از دستمزد نها بابت کرايه مسکن پرداخت مي شود. طبيعي است تا سرمايه داري باقي است منظره زشت و وحشتناک شهر سرمايه داري نیز که تجسم تضاد شديد طبقاتي است باقي خواهد ماند؛ در يك سو کوي هاي آباد، زيبا، داراي وسايل راحتی با ساختمان هاي مدرن و گرانقيمت و در سوي ديگر کوي هاي کارگري ويران، توسري خورده، زاغه ها، آلونک ها و حاشيه نشيني شهرها...

5- سرقفلي

در اقتصاد سرمايه داري و از جمله در ايران مقوله اي به نام سرقفلي وجود دارد و آن مبلغی است که صاحب کسب و پيشه اي براي واگذاري محل کار خود، از متقاضی دریافت مي کند. سرقفلي مغازه ها و محل هاي کسب به سرعت افزایش مي يابد. بنا به يك محاسبه طی پانزده سال (1340-1355) قريب 100 ميليارد تومان سرقفلي پرداخت شده است. (ارزش افزوده کل توليدات کشاورزي ايران در ده سال اخير حدود 130 ميليارد تومان بود).

سرقفلي چیست؟ سرقفلي عبارت از بهره تفصيلي زمين محل کسب و پيشه است که با در نظر گرفتن بهره پول به سرمايه بدل مي شود.

توضیح اين که محل کسب در طول زمان يا رونق بيشتري پيدا مي کند و لذا بهره تفصيلي آن افزایش مي يابد و يا از رونق مي افتد و بهره آن کم مي شود. در حالت اخير سرقفلي معنای ندارد. اما وقتی کسب و کار در محل رونق پيدا مي کند و درآمد آن بدليل واقع شدن در محل مناسب تر افزایش مي يابد، اين افزایش درآمد سبب بالا رفتن بهره تفصيلي محل کار مي شود. مثلاً "مغازه اي که در بازار در جاي مناسبی قرار گرفته فروش بيشتري ولذا درآمد بيشتري دارد و عده زيادي سرمايه دار مايل اند که اين مغازه را اجاره کنند و حاضرند اجاره بهاي بيشتري بپردازند. اجاره بهاي بيشتري در اين مورد که سرمايه گذاري جديدي نشده - يعني بهره تفصيلي بيشتري. اگر مالک محل کسب حق داشت مستاجر را بيرون کند، مي توانست بهره تفصيلي را تصاحب کند. يعني اولاً" اجاره بهاي محل کسب را بالا برد و ثانياً" اگر تعداد تقاضا کنندگان خيلي زياد باشد از آن مبلغی پيشکي مطالبه نمايد. اما در عرف اقتصاد سرمايه داري و از جمله در قوانين مربوط به اجاره مستغلات در کشور ما، مالک حق بيرون کردن مستاجر را از محل کسب وک ار او ندارد، مگر اينکه "حقوق کسب و پيشه يا تجارت" را به او پرداخت کند. به اين ترتيب وقتی کسی محل کسی را اجاره مي کند صاحب مبلغی از بهره تفصيلي مي شود که پس از آن برمحل کسب افزوده مي شود. اجاره داري که سي سال پيش مغازه اي را در بازار اجاره کرده صاحب آن مقدار از بهره تفصيلي شناخته مي شود که در مدت اين سي سال به بهره آن مغازه افزوده شده است و لذا اگر بخواهد مغازه را تخليه کرده به ديگري واگذارد حق دارد که سهم خود را از بهره تفصيلي نقد کرده و يك جا دریافت نمايد. در خطوط کلي مبلغ سرقفلي مانند بهاي زمين تعيين مي شود و نوعي سرمايه مجازي است.⁽¹⁾

6- نبرد انديشه ها برسر "مالکيت" خصوصي زمين

چنانکه در صفحات پيش ديديم "مالکيت" خصوصي زمين مقوله نابخردانه اقتصادي است. بقاياني است از سلطه فئودال ها که از طريق برقراري انحصار بر قطعات عظيم اراضي، توده دهقان توليد کننده را از اين وسيله اساسي توليد محروم کرده و با اجبار غيراقتصادي همه محصول اضافي آن را تصاحب مي کردند.

(1) قانون مالک و مستاجر مصوب خرداد 1339 تخليه محل کسب را بشرطي ممکن مي داند که موجر(صاحب ملک) "حقوق کسب و پيشه" مستاجر را پرداخت کند. ميزان حقوق کسب و پيشه با توجه به موضوعات زير تعيين مي شود: موقعيت و مرغوبيت محل کسب و پيشه، مزايای اجاره، طول مدت اشتغال مستاجر وغيره. نقل از مجموعه قوانين اجاره. تدوين غلامرضا حجت اشرفي، تهران، 1354، ص 16.

اندیشه پردازان پی گیر سرمایه داری، متوجه این مطلب بودند که "زمین نعمت خدا است" و تولید کننده ارزش نیست و برقراری مالکیت خصوصی افراد جداگانه بر زمین مانع تکامل سرمایه داری در کشاورزی، ساختمان و معادن است.

" بهمین دلیل بورژواهای رادیکال بارها در تاریخ پیشنهاد ملی کردن زمین را مطرح کرده اند." (2)

اما بورژوازی در مجموع خویش از این پیشنهاد وحشت دارد. زیرا وقتی زمین ملی شود موضوع ملی شدن سایر وسایل تولید نیز به میان می آید. لذا اندیشه پردازان بورژوازی در مجموع خویش از منطق اقتصاد سیاسی سرمایه داری دور می شوند و از مالکیت خصوصی بر زمین دفاع می کنند. اقتصاددانان عامی گرای بورژوازی در زمان ما ادعا می کنند که تولید سه عامل دارد: کار، سرمایه، زمین. و لذا باید در توزیع ارزش نیز سهمی بدست آورند. اینان در واقع از منطق وارونه استفاده می کنند یعنی از آنجا که در جامعه کنونی سرمایه داری ارزش نوین تولید شده توسط زحمتکشان میان طبقه کارگر، سرمایه داران و زمینداران تقسیم می شود، برای توجیه این توزیع غیرمنطقی ارزش نوین، توجیه استثمار طبقه مولد از طرف طبقات غیرمولد، سرمایه و زمین را نیز عامل تولید معرفی می کنند.

اقتصاددانان عامی گرای بورژوا در عقب نشینی از مواضع اقتصاد سیاسی پیگیر بورژوازی حتی به آنجا می رسند که از وجود مفهوم غیرمنطقی قیمت زمین برای "رد" تئوری ارزش مارکس استفاده می کنند و مدعی می شوند که ارزش کالا ربطی به کار نهفته در آن ندارد. چرا که مثلاً زمین و آب خرید و فروش می شود درحالی که حاصل کار انسان نیست. در درسنامه دانشکده حقوق دانشگاه تهران درست همین "استدلال" سخیف و عامیانه علیه مارکس مطرح شده و گفته می شود که تئوری ارزش مارکس درست نیست زیرا:

" اشیائی وجود دارند که بدون این که برای تهیه و تولید آن ها کاری مصرف شده باشد دارای ارزش هستند مانند آب معدنی و نفت" (1)

این که استاد محترم فقط آب معدنی و نفت را نمونه آورده برای فرار ریاکارانه از اصل مسئله و سر در گم کردن دانشجویان است. نویسنده توجه داشته که اگر از زمین های ساختمانی و مزارع کشاورزی و آب رودخانه ها و مراتع و جنگل ها مثال بیاورد، دانشجویان بیاد غارتگری زمین خواران و ملاکین خواهند افتاد و به نادرستی استدلال پی خواهند برد. (1)

مارکسیسم نخستین دانش اجتماعی است که سخیف بودن برقراری مالکیت خصوصی افراد جداگانه بر زمین را اثبات کرده و اثرات بسیار منفی آن را از نظر تکامل جامعه بشری و آینده آن نشان داده است. مارکس می گوید:

" از دیدگاه فرماسیون اقتصادی- اجتماعی بالاتر، مالکیت خصوصی افراد جداگانه بر زمین، همانقدر سخیف جلوه خواهد کرد که مالکیت انسانی بر انسان دیگر. حتی تمام یک جامعه و یک ملت و حتی تمام جوامعی که در آن واحد موجودند در مجموع خویش مالک زمین نیستند. بلکه فقط آن را در اختیار دارند و از آن استفاه می کنند و موظفند که مانند پدران مهربان خانواده آن را آبادتر از پدیش برای نسل بعدی باقی گذارند." (1)

این اندیشه عمیق مارکس، ده ها سال از طرف اقتصاددانان عامی گرای بورژوازی مورد "انتقاد" قرار گرفت و مالکیت خصوصی بر زمین در کشورهای سرمایه داری باقی مانده و وسعت یافت. ولی اینک که مسئله دفاع از

(2) لنین- کارل مارکس- زندگینامه کوتاه. فارسی. از انتشارات حزب توده ایران، سال 1355.

(1) "اقتصاد" جلد اول. نوشته دکتر علی اصغرپور همایون. انتشارات دانشگاه تهران 1334 ص 93

(1) ما در صفحات بعد موضوع نفت را بررسی کرده ایم و خوانندگان توجه خواهند کرد که نفت و همه مواد معدنی دیگر تا وقتی در زیر زمین اند ارزشی ندارند و کار انسانی که برای اکتشاف، استخراج و بهره برداری از آنها صرف می شود، بآنها ارزش می دهد.

(1) مارکس. کاپیتال- جلد سوم. نقل از مجموعه آثار مارکس و انگلس - بزبان روسی. جلد

طبیعت و محیط زیست به عنوان يك مسئله جهانی در برابر بشریت قد علم کرده نه تنها در محافل علمی جدی و مسئول، بلکه حتی در میان وسیع ترین قشرهای مردم ساده، اندیشه های مارکس رفته رفته رسوخ می کند و مردم احساس می کنند که مالکیت خصوصی بر زمین وب هره برداری حیوانی و بدون مسئولیت از آن چه عواقب شومی برای جامعه بشری و آینده آن خواهد داشت. زمین نه فقط مال افراد جداگانه نیست، بلکه حتی مال يك جامعه، يك ملت و تمام جوامع بشری موجود در آن واحد هم نیست افراد جداگانه که سهل است، نسل های کامل بشری هم حق ندارند با آن مانند "ملك شخصی" رفتار کرده و به خود اجازه دهند که در آن به شیوه غیرمسئول دخل و تصرف نمایند. هر نسلی موظف است آن را حفظ کند و آبادتر از پیش به نسل بعدی برساند.

در کشور ما مالکیت خصوصی بر زمین در طول قرن ها مورد انتقاد بوده و اندیشه پردازان سخنگوی توده مردم لاقلاً از زمان مزدك به بعد معتقد بودند که زمین از آن افراد نیست و به عموم مردم تعلق دارد اما عملاً زمین در مالکیت ملاکین بزرگ و یا در تیول افراد جداگانه قرار داشت و بعدها مالکیت زمین جنبه "قانونی" پیدا کرد. اندیشه سوسیالیستی و نوین مخالف با مالکیت خصوصی بر زمین از زمان روشنگران انقلاب مشروطه در کشور ما راه یافت. از جمله میرزا آقاخان کرمانی در مورد مالکیت زمین می گوید:

" مالکیت زمین باید برافتد. از آنکه زمین در خلقت مثل هواست، تصاحب بردار نیست. باید بین مردم مشاع باشد و هر کس حق دارد که اجرت زحمتی را که در آبادی آن برده برگردد."⁽²⁾

در دهه های اخیر تنها حزب توده ایران بود که مبارزه علیه فئودالیسم و برافتادن مالکیت فئودالی و در ارتباط با آن چگونگی بهره برداری بخردانه از زمین را در کشور ما مطرح ساخت. ثمره این مبارزه اصلاحات ارضی دهه 60-70 و بدنبال آن گسترش روحیه انتقادی از مالکیت خصوصی بر زمین در میان وسیع ترین قشرهای مردم است. امروز کمتر کسی را می توان یافت که می تواند آشکارا از مالکیت بزرگ خصوصی بر زمین و از مالکیت خصوصی بر منابع طبیعی دفاع کند. تا جایی که حتی خود شاه می گوید:

"فلسفه ما البته همانطور که دیدید غیر از اصلاحات ارضی ملی کردن منابع طبیعی بود. با این فلسفه ما می گوئیم چیزی که البته خداوند خلق کرده است و بشر در خلق آن زحمتی نکشیده است نمی تواند اصولاً متعلق به يك فرد باشد. این متعلق به جامعه و ملت است. مانند جنگل ها، مراتع و همچنین آب... ممکن است یکنفر شروع بکند به آب فروشی... که یکی از مظاهر زشت استثمار فرد از فرد است. که مثلاً کسی تشنه باشد به او بگویند اگر وجهی به من نپردازی به تو آب برای رفع تشنگی نمی دهم."⁽¹⁾

در روزنامه های تهران از طرف گروه های مختلف پژوهندگان و اقتصاددانان موضوع "ملی کردن" اراضی ساختمانی اطراف شهرها مطرح می شود⁽²⁾ رئیس مجلس شورا- مهندس ریاضی اعلام می کند که "هر تهرانی بیش از 10 متر زمین داشته باشد محکوم است"⁽³⁾

قوانین موجود نیز مالکیت خصوصی بر زمین را آنچنان که اقتصاددانان عامی گرای بورژوائی می گویند و در دانشگاه تدریس می شود "مقدس نمی دانند".

یکی از حقوقدانان ایران از بررسی قوانین مدنی به این نتیجه رسیده است که: با این همه قوانین و مقررات محدود و یا سلب کننده مالکیت خصوصی که امروزه پذیرفته شده است مشکل است بتوان مالکیت را مانند سابق يك حق مطلق بشمار آورد."⁽⁴⁾

(2) نقل از کتاب "ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران" نوشته فریدون آدمیت چاپ تهران.

سال 2535 (1976) صفحه 270

(1) سخنرانی شاه درموقع اعلان تاسیس حزب رستاخیز. نقل از اطلاعات دوشنبه 12 اسفند

1353

(2) از جمله به کیهان 14 بهمن 1351 مراجعه کنید.

(3) اطلاعات 1352/3/5

(4) دکتر حسین صفائی- مفاهیم و ضوابط جدید در حقوق مدنی، نقل از رستاخیز 8 تیر 2536

آنچه گفتیم نشانه هائی حاکی از اینکه جامعه کنونی ایران مالکیت خصوصی بر طبیعت را به آسانی نمی پذیرد و به زیان های بزرگ ناشی از آن متوجه است تا جائی که مقامات بالای دولتی نیز بدان اعتراف می کنند. اما بهیچوجه در ایران کنونی پایه مالکیت های بزرگ بر زمین متزلزل نشده و از قوانین مدنی که در موارد معین حق سلب مالکیت و یا خرید اراضی را به دولت می دهد، معمولاً برای لغو مالکیت های کوچک و تقویت مالکیت های بزرگ و یا برای امور ویژه- نظیر ساختن سربازخانه و تاسیسات نظامی، که قانون ویژه ای دارد- استفاده می شود. پایه های مالکیت بر زمین در ایران بسیار محکم است و به رفاه عمومی، رشد و تکامل جامعه و آینده آن به شدت زیان می زند.

در هیچ یک از دیگر کشورهای سرمایه داری نیز مسئله زمین بدرستی حل نشده و مالکیت خصوصی بر زمین باقی است. تنها کشورهای سوسیالیستی هستند که طبیعت را از انحصار افراد جداگانه نجات داده و بهره برداری از آن و بهبود و بهسازی مداوم آن را در مقیاس تمام جامعه برپایه علمی استوار کرده اند.

در اتحاد جماهیر شوروی پس از پیروزی انقلاب کبیر اکتبر زمین و همه منابع طبیعی موجود در آن ملی شد و زمین های مزروعی و مراتع به منظور بهره برداری عقلانی و سالم و برای همیشه در اختیار دهقانان قرار گرفت. در سایر کشورهای سوسیالیستی از آنجا که تعداد مالکیت های کوچک دهقانی زیاد بود و احتمالاً توده دهقان ممکن بود که به معنای واقعی ملی کردن زمین پی نبرد آن را لغو مالکیت های کوچک دهقانی تلقی کند، راه تقسیم زمین و سپس جمع آوری دهقانان در تعاونی های تولید پیش گرفته شد که عملاً به معنای خارج کردن طبیعت از انحصار مالکیت خصوصی و گذاشتن آن در اختیار جامعه و واگذاری جاویدان زمین های مزروعی به زحمتکشانی است که از آن بهره برداری می کنند.

در طول زمان باید مالکیت تعاونی و مالکیت عموم خلق یکی شود. در برنامه حزب توده ایران که هنوز برنامه ساختمان سوسیالیسم در کشور مانیست، برنامه انقلاب ملی و دموکراتیک با سمت گیری سوسیالیستی است در مورد اراضی مزروعی:

"اجرای اصلاحات ارضی بنیادی از طریق مصادره زمین های متعلق به زمین داران بزرگ، ملی کردن موسسات بزرگ کشاورزی و دام پروری، دایر کردن زمین های بایر و موات و هر گونه زمین قابل کشت به منظور تامین زمین کافی برای دهقانان بی زمین و کم زمین.⁽¹⁾ در نظر گرفته شده و "مالکیت دهقانی تضمین"⁽²⁾ می شود. درعین حال برنامه حزب "کمک همه جانبه به ایجاد شرکت های تعاونی تولیدی دهقانی مجهز به شیوه علمی تولید"⁽²⁾ را لازم می داند.

برنامه حزب توده ایران معادن و همه مواهب طبیعی سرزمین ایران را از آن همه مردم می داند و در آنچه که مربوط به زمین های ساختمانی و مسکن است "احداث مسکن برای زحمتکشان"، "تقلیل اجاره بها"⁽¹⁾ و "تنظیم و اجرای برنامه نوسازی شهرها و روستاها را به منظور تامین رفاه و زندگی با فرهنگ همگانی"⁽²⁾ پیش بینی می کند.

7- بهره زمین از معادن - بحثی پیرامون بهای نفت

تنها در زمین های مزروعی و ساختمانی نیست که بخشی از سود فوق العاده به بهره زمین بدل می شود. هر جا که ممکن باشد کسانی منابع و نیروهای طبیعت را به انحصارخوبیش درآورند و از این راه سود فوق العاده ای کسب کنند این سود به بهره زمین تبدیل شده، به کسی تعلق می گیرد که "مالکیت" آن نیروی طبیعی را بدست آورده و انحصار خود را بر آن برقرار کرده است.

مارکس در "کاپیتال" برای آنکه نشان دهد که بهره زمین به اراضی کشاورزی اختصاص ندارد مثالی می زند که در زمان ما به موضوع روز بدل شده است: مثال انرژی. در این مثال- که حکایت از نبوغ مارکس و توجه او به

(1) برنامه حزب توده ایران 1354 صفحه 32

(2) 1،2، برنامه حزب توده ایران، 1354 صفحه 32 و صفحه 34

(1) 1،2، برنامه حزب توده ایران، 1354 صفحه 32 و صفحه 34

اساسی ترین و گرهی ترین مسائل می کند- مارکس یک سرمایه دار صنعتی را در نظر می گیرد که برای بکار انداختن ماشین آلات صنعتی از نیروی آبشار استفاده می کند در حالی که سایر سرمایه داران از ماشین بخار استفاده می کنند. نیروی آبشار انرژی ارزانهتری در اختیار سرمایه دار مزبور می گذارد و به او امکان می دهد که بهای انفرادی کالای خود را پائین آورد و در قیاس با بهای اجتماعی کالا که اکثریت صنایع تعیین می کنند سود فوق العاده بدست آورد. آبشار چنان نیروی طبیعی نیست که همه جا موجود باشد، همه نمی توانند از آن استفاده کنند. پس آن را می توان به انحصار درآورد. مثلاً مالک زمینی که آبشار در آن قرار گرفته می تواند بنا به وضع حقوقی خویش "صاحب" آبشار شناخته شود. در این صورت سود فوق العاده ای که بر اثر استفاده از انرژی آبشار پدید آمده به بهره زمین "بهره آبشار" تبدیل شده و به صاحب زمین (آبشار) تعلق خواهد گرفت.⁽¹⁾

نظیر همین است در مورد معادن که مرغوبیت جنس و هزینه تولید، هزینه حمل به بازار فروش در آن ها بسیار متفاوت است. از آنجا که در زمان ما موضوع بهای نفت و مواد انرژی را به مسئله حادی بدل شده و کشور ما به عنوان یک کشور نفت خیز در این مسئله به طور همه جانبه ای درگیر و ذینفع است، ما می کوشیم این موضوع را از دریچه اقتصاد سیاسی مارکسیستی تحلیل کنیم.

البته موضوع بهای نفت در زمان ما به طور ناگسستنی با سرمایه داری انحصاری و کنترل دولتی انحصاری معاصر مربوط است و لذا تشکیل بهره زمین در آن با آنچه که در شرایط رقابت آزاد سرمایه داران در صفحات پیش گفتیم تفاوت دارد. ولی این تفاوت در ماهیت تشکیل بهره نیست، بلکه در چگونگی کنترل تقسیم و توزیع آنست - که به جای اینکه به صاحب معدن برسد به انحصارات امپریالیستی می رسد. در زیر کوشش می کنیم این موضوع را تا حد مقدور به زبان ساده بیان کنیم.

الف - چگونگی تشکیل قیمت نفت

همچنان که در مورد محصولات کشاورزی گفتیم بهای مواد معدنی نیز قاعدتاً باید بر مبنای بدترین شرایط و گرانترین هزینه تولید تعیین شود. اگر مثلاً سه معدن نفتی کشف شده: الف، ب، پ داشته باشیم که هزینه تولید و حمل به بازار به ترتیب در معدن الف کمتر از ب و در معدن ب کمتر از پ باشد، زمانی که محصول هر سه معدن در بازار مورد نیاز باشد بهای تولید نفت در معدن پ که در نامساعدترین شرایط قرارداد قیمت بازار را تعیین خواهد کرد و سرمایه دارانی که در معادن الف و ب سرمایه گذاری کرده اند هر یک از سود فوق العاده ای (الف بیشتر از ب) برخوردار خواهند شد که در شرایط سرمایه داری و وجود مالکیت خصوصی بر زمین تغییر سیما داده به صورت بهره زمین در می آید و به مالک معدن تعلق می گیرد.⁽¹⁾ ممکن است بر اثر اکتشاف نوین و با اختراع وسائل مدرن تر استخراج و تکنولوژی بهتر بهره برداری معدن جدید ت پیدا شود که هزینه تولید در آن پائین تر است و یا آسان تر و ارزان تر به بازار می رسد. در این صورت اگر محصول هر چهار معدن الف تا ت مورد نیاز بازار باشد بهای تولید معدن پ همچنان پایه قیمت بازار خواهد بود و سایر معادن بهره خواهند داد و اگر با بهره برداری از معدن ت دیگر نیازی به محصول معدن پ نباشد، این معدن تعطیل شده و بهای تولید معدن ب - که اینک بدترین نامساعدترین معدن است- قیمت بازار را تعیین خواهد کرد.

در جهان کنونی معادن کشف شده نفت در کشورهای سرمایه داری به طور ناموزونی در کره زمین پراکنده است و هزینه تولید در آن ها بسیار متفاوت است. محصول این معادن پراکنده به طور عمده در سه بازار اصلی جهان سرمایه داری: ایالات متحده آمریکا، اروپای باختری و ژاپن مصرف می شود. اگر قانون تشکیل قیمت محصولات معدنی به طور عادی یعنی بدون برخورد به مانعی عمل کند، قاعدتاً باید بهای نفت در هر یک از بازارها از روی گران ترین نفتی که در آن بازار مصرف می شود تعیین گردد و معادنی که نفت را با هزینه تولید کمتری به

(1) مارکس - "کاپیتال" جلد سوم. فصل 38 (در مجموعه آثار مارکس و انگلس بزبان روسی به جلد 25 بخش 2، به صفحات 190-199 مراجعه کنید)
(1) در ایران برای بهره برداری از معادن 4 تا 5 درصد محصول استخراج شده را حقوق دولتی می پردازند و 3% محصول را بابت بهره مالکانه به مالک زمین.

آن بازار می‌رسانند از سود فوق‌العاده ای برخوردار شوند که بنا به قوانین اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری باید به صورت بهره زمین به صاحبان معدن تعلق گیرد.

تا آغاز دهه 70 معادن عمده نفت که در جهان سرمایه‌داری مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفت عبارت بود از معادن ایالات متحده آمریکا، معادن کانادا، معادن آمریکای لاتین (به‌طورعمده ونزوئلا)، معادن خلیج فارس، معادن شمال آفریقا، معادن خاور دور (به‌طور عمده اندونزی). در آغاز دهه 70 دو منبع جدید نفت کشف شد و بهره‌برداری از آن آغاز شد که عبارت بود از معادن آلاسکا و معادن دریای شمال. هزینه تولید در معادن بسیار متفاوت بود و همچنین هزینه حمل آن‌ها به بازارهای مصرف نیز بسیار تفاوت داشت. به جدول توجه کنید:

هزینه فنی تولید نفت خام در پایان سال 1369 در سرچاه

هزینه فنی تولید نفت خام در سرچاه	هزرتن به دلار	نفت ایران
هریشکه به سنت آمریکایی	84/	تکزاس
14	8	ونزوئلا
1/17	2/8	اندونزی
40	1/75 تا 7	(بسته به میدان های نفتی)
25 تا 100 سنت	28	نفت دریای شمال
400		(پیش بینی)

چنان که از جدول فوق می‌بینید هزینه فنی تولید نفت ایران در سرچاه هشت بار کمتر از چاه های نفت تکزاس (پر محصول ترین چاه های نفت آمریکا) و حدود سی بار کمتر از هزینه پیش بینی شده نفت دریای شمال است. (وقتی نفت دریای شمال و نفت از منابع جدید آلاسکا به بازار آمد، معلوم شد که هزینه واقعی به مراتب بیش از اینهاست).

علت این تفاوت هزینه دو تاست: محصول دهی چاه ها که يك نعمت طبیعی است، تفاوت در سطح دستمزدها که يك عامل اجتماعی است.

تولید متوسط هر چاه در ایالات متحده آمریکا 18 بارل در روز است.⁽¹⁾ اما در ایران 15479 بارل، در عربستان سعودی 10 هزار بارل و در ونزوئلا 182 بارل است. یعنی هر چاه نفت در ایران روزانه 860 برابر يك چاه متوسط آمریکا نفت می‌دهد.

از طرف دیگر سطح دستمزدها در ایران 8 تا 10 بار نازل تر از آمریکاست در نتیجه با وجود اینکه در معادن نفتی آمریکا سرمایه‌گذاری عظیمی شده و از وسائل تولیدی مدرن تری استفاده می‌شود که بارآوری کار را بالا می‌برد، نفت ایران 8 بار ارزان تر از، ارزانترین معادن آمریکا تمام می‌شود.

آنچه در جدول آوردیم تنها هزینه فنی تولید است. سایر هزینه‌ها نیز به همین نسبت در کشورهای "جهان سوم" و کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری تفاوت دارد.

بازارهای اصلی مصرف چنان که گفتیم سه تاست: ایالات متحده آمریکا، ژاپن، اروپای باختری. هزینه حمل نفت از منابع تولید به بازارهای مصرف، بسته به دور و نزدیکی و بسته به نوع وسیله نقلیه دارد و تقریباً به شرح زیر است:

هزینه حمل هزرتن نفت به دلار - در سال 1969

5	هزینه حمل ازچاه های تکزاس به بنادر شرقی آمریکا
6	هزینه حمل ازچاه های خلیج فارس به بنادر شرقی آمریکا
1/5	هزینه حمل از چاه های ونزوئلا به بنادر شرقی آمریکا
1/4	هزینه حمل ازچاه های خلیج فارس به روتردام (هلند)
2/5	هزینه حمل از ونزوئلا به روتردام

⁽¹⁾ بارل یا بشکه واحد حجم است برابر 159 لیتر

هزینه حمل به نسبت تکامل صنعت کشتی سازی و ساختمان نفتکش های با ظرفیت بزرگ بسیار کاهش می یابد. ولی به هر صورت تناسب میان فاصله ها باقی است و لذا تفاوت در هزینه های حمل نیز با کم و بیش اختلاف باقی می ماند.

ب - رقابت نفت با سایر مواد انرژی زا

حالتی که بیان کردیم، حالتی فرضی است که در آن نفت به عنوان تنها منبع تولید کننده انرژی در نظر گرفته شده و فقط بارآوری معادن نفت و موقعیت آن ها نسبت به بازارهای مصرف مقایسه شده است. اما نفت تنها ماده انرژی زا نیست. در بازار جهان سرمایه داری مواد دیگر انرژی زا وجود دارند که با نفت رقابت می کنند. از جمله زغال، گاز، سوخت اتمی و انواع سوخت های دیگر.

کشورهای سرمایه داری به دلایل مختلف سیاسی و اقتصادی مایل نیستند همه مصرف انرژی خود را با واردات نفت تامین کنند و لذا از سوخت های دیگر و از جمله زغال سنگ داخل کشور استفاده می کنند در حالی که زغال سنگ در حال حاضر از گرانترین مواد انرژی زاست. مثلاً در سال 1969 در آلمان باختری هر تن زغال سنگ از معدن پر محصول، به بهای 38 دلار تمام می شد و از آنجا که زغال در قیاس با نفت حرارت کمتری تولید می کند (حرارت حاصل از سوختن هر تن نفت 1/5 برابر حرارت حاصل از سوختن یک تن زغال است) مانند این است که هرتن نفت 4 دلار تمام شده باشد.

به علاوه در کشورهای سرمایه داری پژوهش برای تولید انواع سوخت مایع جانشین نفت نظیر سوخت مایع سنتتیک حاصل از زغال سنگ، و یا سوخت حاصل از شن های آغشته به نفت انجام می گیرد و تولید صنعتی آن ها- ولو به مقیاس کم- وجود دارد. بهای این سوخت ها به مقیاس غیرقابل قیاسی گران تر از نفت است. بر اساس قیمت های سال 1969 سوخت های سنتتیک حاصل از زغال هر تن 60 تا 180 دلار تمام می شود. سوخت حاصل از شن های آغشته به نفت حدود تنی 100 دلار. انرژی حاصل از اتم نیز معادل نفت تنی 100 دلار بیشتر است.

اینک بازار مصرف آلمان باختری را در نظر می گیریم. این بازار مصرف، انرژی خود را از چند منبع می گیرد: نفت، گاز، زغال، انرژی آبی، انرژی اتمی. اگر دخالت سایر عوامل وجود نمی داشت منطقاً انرژی این بازار می بایست بر مبنای گرانترین منبع تعیین شود و همه منابع انرژی ارزانتر از سود فوق العاده برخوردار گردند. و این سود فوق العاده - از آنجا که مربوط به بارآوری کار یکسان انسانی در شرایط متفاوت طبیعی است- به مردمی که معدن پر محصول از آن آنهاست، پرداخت گردد.

در این صورت آلمان باختری می بایست یا معادن زغال سنگ و سایر منابع انرژی پر هزینه خود را به طور کامل تعطیل کند و یا اگر از آن ها استفاده می کند سایر منابع انرژی را با آن بسنجد و بابت هر تن نفت خام در سال 1969 لاقبل به اندازه هزینه زغال سنگ داخلی، یعنی تنی 54 دلار بپردازد. و اگر فرض کنیم که نفت ایران به طور کامل ملی بود و شرکت ملی نفت ایران، نفت خام را استخراج کرده به بنادر آلمان می رسانید می بایست از هرتن نفت حدود 49 دلار سود بردارد. (چرا که نفت ایران می توانست به بهای هر تن 5/5 دلار به بنادر آلمان برسد) این سود به طور عمده سود فوق العاده می بود که حاصل دهی فراوان چاه های نفت و ارزانی سطح دستمزدها در ایران بوده و در معنای اقتصادی بهره تفضیلی و انحصاری معادن ایران است و به مردم ایران تعلق دارد.

اما در واقع امر منظره بازار نفت با آنچه که گفتیم تفاوت ماهوی دارد. در همان سال 1969 آلمان باختری هر تن نفت را به 54 دلار (که معادل زغال سنگ همان کشور بود) نمی خرید، بلکه فقط به 24 دلار می خرید. و به دولت ایران نیز از هر تن نفت 49 دلار نمی رسید، بلکه فقط و فقط 5/6 دلار می رسید.

تمام گره مسئله نفت در اینجاست که سرمایه داری امپریالیستی بین المللی با چه مکانیسمی عمل می کند که ضمن مراعات قوانین عینی اقتصاد سیاسی (که هیچکس قادر به نقض آن ها نیست) بهای نفت تولیدی

در کشورهای جهان سوم را حتی پائین تر از زغال سنگ تولیدی در کشورهای پیشرفته نگاه می‌دارد و چگونه سود فوق العاده ای را که قاعدتا" می‌بایست نصیب کشورهای نفت خیز شود، از آن‌ها می‌گیرد و این سود فوق العاده را از چه طریقی وبه چه کسانی می‌رساند.

پ - مکانیسم غارت کشورهای نفت خیز و تقسیم سود فوق العاده نفت میان بزرگترین انحصارات امپریالیستی

محاسباتی که ما تاکنون درباره بهای نفت و رقابت آن با سایر مواد انرژی کردیم، برای دادن تصویری بود از این که اگر بازار سرمایه داری جهانی در دست انحصارات امپریالیستی نمی‌بود، اگر کنترل انحصاری - دولتی سرمایه داری معاصر وجود نمی‌داشت، و اگر کشورهای نفت خیز خود به طور کامل مالک نفت و صنایع نفت خویش بوده و آن را در بازارهای سرمایه داری می‌فروختند، چه وضعی ممکن بود پدید آید؟⁽¹⁾ اما هیچکدام از این اگرها در واقعیت خارج وجود ندارد. کشورهای نفت خیز هرگز در گذشته نفت خود را به طور مستقل وارد بازارهای سرمایه داری نکرده و با حقوق برابر نفروخته اند. معادن پر محصول این کشورها همواره بر اساس قراردادهای امتیازی از طرف انحصارات امپریالیستی استخراج و به بازارهای جهانی فروخته شده و با وجود تغییراتی که در سال‌های اخیر در مناسبات کشورهای نفت خیز و انحصارات نفتی پدید آمده هنوز این سلطه امتیازی در بخش عمده منابع نفتی باقی است. بازار مصرف سرمایه داری جهانی نیز در کنترل انحصارهای امپریالیستی است و با شیوه‌های بفرنج سرمایه داری انحصاری - دولتی معاصر هدایت و کنترل می‌شود.

اینک باید دید بر اثر سلطه انحصارات امپریالیستی و سرمایه داری انحصاری- دولتی سود فوق العاده ای که از فروش نفت منابع پر محصول و غنی در رقابت با منابع فقیر نفت و در رقابت با سایر منابع انرژی را حاصل می‌شود بکجا می‌رود و بدست چه کسی و یا چه کسانی می‌رسد.

در پاسخ این پرسش قبل از همه پای انحصارات امپریالیستی عضو کارتل بین المللی به میان می‌آید که منابع نفتی کشورهای نفت خیز و بازار جهانی حمل و تصفیه و توزیع نفت را در دست دارند. معمولاً این تصور وجود دارد که گویا تمام سود فوق العاده را این انحصارات تصاحب می‌کنند. در حالی که مسئله به مراتب بفرنج تر از این است. البته انحصارات عضو کارتل سهم شیر و لقمه چرب را از این سود به خود اختصاص می‌دهند. اما سایر انحصارات امپریالیستی نیز چنان بی‌دست و پا نیستند که آرام بنشینند و سهم خود را از این غارت عظیم طلب نکنند. مکانیسم تنظیم انحصاری- دولتی بازار سرمایه داری جهانی چنان است که اگر انحصارات امپریالیستی نفت از غارت کشورهای نفت خیز بزرگترین سهم را می‌برند و در این غارت نقش مستقیم دارند، اما سود فوق العاده حاصل از غارت منابع نفتی پر حاصل کشورهای نفت خیز میان همه انحصارات امپریالیستی- چه نفتی و چه غیرنفتی- و میان همه کشورهای امپریالیستی - چه صاحب امتیاز نفت و چه محروم از امتیاز- تقسیم می‌شود و هر یک سهمی کم یا بیش از این غارت می‌برند. به دیگر سخن سرمایه داری انحصاری- دولتی بین المللی در مجموع خویش در این غارت شریک بوده و به تشدید و ادامه آن علاقمند است.

اینک کوشش می‌کنیم که این مکانیسم بفرنج جهانی را تا حد مقدور به زبان ساده توضیح دهیم. این مکانیسم بفرنج از دو بازار تشکیل می‌شود: 1- بازار خرید نفت خام از کشورهای نفت خیز 2- بازار فروش فرآورده های نفتی در بازار کشورهای سرمایه داری پیشرفته. بفرنجی مکانیسم از اینجاست که هیچیک از این بازارها عادی نیست. هر دو غیرعادی و مصنوعی است و به شدت تحت کنترل سرمایه داری انحصاری- دولتی قراردارد. و

⁽¹⁾ بدون تردید این محاسبات کاملاً" تقریبی و تخمینی است. بعلاوه فقط یک بازار مصرف (آلمان غربی) و یک منبع تولید (ایران) مبنای محاسبه قرارگرفته درحالیکه وضع بازارهای مصرف و منابع تولید باهم تفاوت دارد. با اینحال محاسبات فوق از نقطه نظر ایجاد تصود روشن و واقعی از مسئله نفت مجد کافی دقیق است.

دیگر اینکه این دو بازار که مکانیسم واحدی را تشکیل می دهند عملاً" و با استفاده از اهرم های غیراقتصادی از هم جدا شده اند.

بازار مصنوعی خرید نفت خام از کشورهای نفت خیز

اکتشاف و تولید نفت در کشورهای نفت خیز از همان آغاز⁽¹⁾ توسط انحصارات امپریالیستی نفت انجام شد، نخستین قراردادی که برای اکتشاف و استخراج نفت از منابع خلیج فارس منعقد شد قرارداد داری است که قبل از انقلاب مشروطه میان دربار مطلقه قاجار و شرکت انگلیسی به امضاء رسید. این قرارداد امتیازی بود. یعنی اکتشاف، استخراج و بهره برداری و فروش نفت ایران در بخش اعظم سرزمین ایران- به جز ایالات شمالی - به شرکت انگلیسی واگذار می کرد و چنان حقوقی برای صاحب امتیاز قائل می شد که به طور آشکار با حق حاکمیت ملی ایران مغایرت داشت.

از نظراقتصادی قرارداد داری مشارکت بود. شرکت بهره بردار تعهد می کرد که 16 درصد از درآمد خود را از مجموع عملیات خویش - چه در داخل و چه در خارج از کشور- به دولت ایران با پول طلا بپردازد. پس از جنگ اول جهانی و بویژه در پایان دهه 30 میلادی انحصارات امپریالیستی دریافتند که درآمد اصلی نفت در مرحله پس از استخراج بدست می آید و لذا دیگر حاضر نشدند قراردادهای مشارکت - آن هم در همه عملیات استخراج و بهره برداری و تصفیه و فروش در داخل و خارج کشور- با دولت های صاحب نفت منعقد سازند. قراردادهای امتیازی شکل پرداخت حق الامتیاز ثابت به خود گرفت. بدین معنا که شرکت صاحب امتیاز تعهد می کرد که بابت هر تن نفت خامی که از سرزمین تحت امتیاز استخراج و صادر می کند- و یا به پالایشگاه تحویل می دهد- مبلغ ثابتی به دولت صاحب نفت بپردازد- صرف نظر از این که این نفت پس از صدور به کجا می رود و در بازار نهائی به چه مبلغی فروخته می شود. همه قراردادهائی که پس از قرارداد داری در خاورمیانه منعقد شد⁽¹⁾ بر مبنای پرداخت حق الامتیاز ثابت استوار بود. شرکت صاحب امتیاز این حق الامتیاز ثابت را می پرداخت و در عوض صاحب حق مطلق و مانع غیر بهره برداری از نفت سرزمینی شناخته می شد که در امتیاز اوست این شرکت از پرداخت هرگونه مالیات، حقوق گمرکی و عوارض و غیره معاف می شد و حق خرید اراضی و ایجاد خطوط مواصلاتی و پست و تلگراف و لاین را در منطقه امتیاز بدست می آورد.

در سال 1933 تنها استثناء در این میان قرارداد داری بود که ایران را شریک شرکت صاحب امتیاز آن هم در همه عملیات می شناخت. البته شرکت نفت انگلیس در تمام مدت بهره برداری - از 1910 تا 1933- هرگز مواد قرارداد مزبور را مراعات نکرده و حقوق ایران را موافق قرارداد نپرداخته بود. اما این شمشیر همواره بر بالای سر آن آویخته بود که ایران حق قانونی خود را مطالبه کند. چنین وضعی بهیچوجه برای شرکت نفت انگلیس خوشایند نبود. از تولید و فروش فرآورده های نفتی و از عملیات خارج از مرزهای ایران تا پای پمپ بنزین درآمد عظیمی بدست می آمد که شرکت نمی خواست 16% آنرا به ایران تحویل دهد و در پایان قرارداد نیز تمام تاسیسات را به ایران واگذار نماید. خطر بزرگتر این که قرارداد داری برای مدت 60 سال منعقد شده و در سال 1961 پایان می رسید. یعنی در سال 1933- زمانی که سایر انحصارات نفتی قراردادهای نوین امتیازی را برای مدت های طولانی تا آخر قرن بیست و فراتر از آن می بستند- از مدت قرارداد داری فقط 28 سال باقی مانده بود. از همه این ها گذشته قرارداد داری قبل از انقراض سلسله قاجار منعقد شده بود و مجلس شورای ملی ایران همواره می توانست از تصویب آن خودداری کند.

(1) این بحث مربوط به مرحله قبل از پیدایش بحران انرژی و افزایش سریع قیمت های نفت است در صفحات بعد تغییراتی را که اخیراً" و پس از این بحران پدید آمده بررسی خواهیم کرد.

(1) در فاصله سالهای 1925 تا 1933 تقریباً" همه اراضی نفت خیز کشورهای حوزه خلیج فارس به امتیاز انحصارات امپریالیستی نفت درآمد.

در چنین وضعی بود که شرکت سابق نفت با رضاشاه کنار آمد و قرارداد داری را لغو کرد و به جای آن قراردادی از نوع قراردادهای دیگری که همان سال ها در حوزه خلیج فارس منعقد می شد به ایران تحمیل کرد. موافق این قرارداد جدید- که در سال 1933 منعقد شد و به قرارداد 1933 معروف است- ایران دیگر شریک شرکت انگلیسی که از نفت ایران بهره برداری می کرد نبود. کمترین دخالتی در امور تولید، تصفیه، حمل و صدور نفت نداشت و تنها به دریافت مبلغ ثابتی از قرار 4 شلینگ بابت هر تن نفت خام قناعت می کرد. موافق قرارداد، کمپانی نفت از پرداخت هر گونه عوارض و گمرک و مالیات و غیره معاف می شد و مدت قرارداد 32 سال دیگر تمدید می گردید. قرارداد در مجلس ایران نیز به تصویب رسید و از نظر حقوقی استوار گشت. این قرارداد نسبت به قرارداد داری - که به نوبه خود آشکارا استعماری بوده و در زمان استبداد مطلق قاجار امضاء شده بود- گام بزرگی به عقب بود.⁽¹⁾ مصدق کاملاً حق داشت که گفت: "مادر دهر خائنی نظیر امضاء کننده این قرارداد نزاده است."

خلاصه سخن اینکه در آغاز دهه 30 میلادی امتیاز نامه ایران نیز از صورت مشارکت در همه عملیات شرکت نفت در سرتاسر جهان درآمد و به دریافت حق امتیاز ثابت از هر تن نفت خام در سرچاه، تنزل کرد. میت وان گفت که این حق الامتیاز ثابت که با تغییر درجه غنی یا فقیر بودن معدن و هزینه تولید محصول آن در قیاس با محصولات سایر معادن جهان تغییر نمی کرد، در بیان اقتصاد سیاسی عبارت بود از بهره مطلق زمین که به کشورهای صاحب معدن پرداخت می شد و تمام بهره تفضیلی حاصل از این معدن در قیاس با معدن بدتر و سوخت های گرانتر در اختیار انحصارات و دولت های امپریالیستی قرار می گرفت که آن را موافق نظم معینی که بیان خواهیم کرد میان خویش تقسیم می کردند.

پس از جنگ دوم جهانی و پیروزی ارتش سرخ بر آلمان فاشیستی، زمانی که جنبش های ملی و انقلابی در کشورهای خاورمیانه و بویژه ایران اوج گرفت و زیر شعار حزب توده ایران "با هر گونه استعمار ایران مبارزه کنید" وسیع ترین جنبش ضد امپریالیستی در منطقه پدید آمد، زمانی که در آذربایجان و کردستان مردم دست به اسلحه برده حکومت های ملی تشکیل دادند و کارگران در حوزه شرکت سابق نفت بزرگترین اعتصاب را در تاریخ این منطقه به راه انداختند، روشن بود که دیگر امتیازات نفتی به شکلی که موجودند قابلیت حیات ندارند، این امر بویژه وقتی به مسئله زور بدل شد که جنبش انقلابی ایران با وقفه کوتاه مدتی پس از شکست جنبش های ملی آذربایجان و کردستان دوباره با سمت آشکار و روشن ضد شرکت استعماری نفت گسترش یافت و به صورت

(1) این قرارداد خائنانه وقتی منعقد شد که مردم ایران از هرگونه آزادی محروم بودند. در زمان تدارک لغو قرارداد داری و انعقاد قرارداد جدید، هجوم وسیعی به سازمانهای کمونیستی ایران آغاز شد. از سال 1930 تا سال 1933 تعداد کثیری از مبارزین کمونیست و هواداران حزب و فعالین اتحادیه های کارگری و بویژه کارگران نفت جنوب را دستگیر کردند. در همان زمان قانون ضد کمونیستی منع فعالیت اشتراکی تصویب شد که دست شهربانی رضاشاهی را برای اعمال فشار به مخالفین بازمی گذاشت کمونیستهای ایران همواره بلاگردان مردم ایران و نخستین قربانیان هجوم استعمار و امپریالیسم بوده اند. همزمان با آن، هجوم وسیعی به توده مردم زیرنامه "اسکان عشایر" آغاز شد و هزاران نفر از کردها، لرها و بختیاریها و قشقایی ها بزدان افتادند. تعداد کثیری از رجال کشور نیز به بهانه های مختلف دستگیر و برخی از آنها مخفیانه ولی در ارتباط مستقیم با قرارداد در زندان بقتل رسیدند. این سالها منطبق است با گسترش فاشیسم در مقیاس جهانی، پیروزی آن در آلمان و انعکاس وسیع آن در دستگاه دولتی ایران.

تدارک و انعقاد قرارداد جدید در عین حال همزمان است با بحران بزرگ اقتصادی 1929-1933 که جهان سرمایه را فرا گرفت و لذا در این چند سال شرکت انگلیسی نفت به گسترش استخراج نفت نیازمند نبود و می توانست به نوعی کشمکش و جنگ زرگری با رضا شاه و مقابله با دولت ایران در جامعه ملل و غیره تن در دهد.

قرارداد درست وقتی امضاء شد که بحران بی پایان رسید و شرکت نفت انگلیسی توانست با دست باز استخراج نفت خام و تصفیه و فروش آنرا در مقیاس جهانی گسترش دهد.

زمانیکه هزاران کمونیست در زندان بودند و رجلا مخالف مخفیانه با زهر و آمپول هوا در زندان بقتل می رسیدند رضا شاه قرارداد خائنانه را تصویب کرد و در سرتاسر کشور چراغانی براه انداخت و مدعی شد که حقوق غضب شده ملت ایران را از انگلیسی ها گرفته است.

نسل معاصر ایران که خود شاهد تکرار مکرر این نوع صحنه سازی های خیانتکارانه است چوبی می تواند محیط آنروز را مجسم کند. معمولاً محمد رضاشاه وقتی می خواهد آرزوهای بزرگ خویش سخن گوید با نوعی حسرت و دلسوزی ظاهری اظهار علاقه می کند که شرکت ملی نفت ایران باید در همه عملیات از اکتشاف و تولید و تصفیه و حمل و توزیع نفت تا پمپ بنزین شریک باشد. اما فراموش می کند که این شرط حتی در قرارداد داری وجود داشت و رضا شاه آنرا از میان برد و کشور ما را به تولید کننده نفت خام در سرچاه بدل کرد که تا امروز نیز بدست خود محمد رضاشاه تحویل دهنده نفت باقی مانده است.

جنبش عظیم ملی شدن نفت شکل گرفت، قانون ملی شدن صنعت نفت در ایران به تصویب رسید، حکومت ملی مصدق روی کار آمد و به اجرای آن همت گماشت.

در چنین زمانی انحصارات امپریالیستی نفت و در راس آن ها انحصارات آمریکائی تغییر شکل امتیازنامه ها را ضرور دانستند و به جای پرداخت حق الامتیاز ثابت از هر تن نفت خام تولیدی، شکل سهام شدن در سود شرکت را پیشنهاد نمودند. بموجب این پیشنهاد کشورهای صاحب نفت تنها نفت خام تحویل می دادند. شرکت صاحب امتیاز برای این نفت خام قیمتی اعلام می کرد که پس از کسر هزینه تولید سود باقی مانده به نسبت مساوی میان شرکت و دولت امتیاز دهنده تقسیم می شد. این قراردادها به نام قراردادهای تسهیم بالمناصفه یا پنجاه - پنجاه معروف اند.

اگر قیمتی که اعلام می شد طبیعی و واقعی می بود، یعنی در بازار واقعی و در رقابت واقعی مابین همه خریداران و مصرف کنندگان نفت تعیین می گردید طبعاً هدف انحصارات امپریالیستی که غارت بی رحمانه منابع ثروت کشورهای زیر امتیاز بود حاصل نمی شد. لذا انحصارات امپریالیستی ضمن پیشنهاد سهام شدن نصفه کاری در "سود" بازار مصنوعی خرید و قیمت مصنوعی خرید در مبادا ایجاد کردند. بدین معنا که در واقع امر در خلیج فارس بازاری که خریدار عادی بتواند از آن نفت بخرد وجود نداشت. این بازار به طور کامل و مطلق در انحصار شرکت های عضو کارتل بین المللی نفت قرار داشت و آن ها بودند که به طور انحصاری نفت کشورهای خلیج فارس را به میزانی که خود تعیین می نمودند تولید کرده و سپس با قیمتی که خود اعلام کرده بودند به شرکت های تابعه خویش (شرکت های دختر) می فروختند؛ این معامله سر تا پا مجازی بود. قیمتی که شرکت های انحصاری برای نفت خلیج فارس - تحویل بنادر خلیج فارس - اعلام می کردند، در سال 1951 (آغاز برقراری قراردادهای سهام شدن در سود) تا حدودی باقیمت بازار جهانی مربوط می شد. از این پس رفته رفته این رابطه سست شد و سرانجام گسست، قیمت اعلان شده خلیج فارس بصورت قیمت کاملاً غیر واقعی درآمد که دیگر قیمت به معنای اقتصادی کلمه نبود، بلکه فقط مبنائی بود برای محاسبه مبلغی که شرکت صاحب امتیاز می بایست بابت حق الامتیاز بپردازد.

از نظر موضوع مورد بررسی ما یعنی بهره زمین، نکته ای در قراردادهای سهام شدن در سود وجود دارد که قابل ذکر است و آن اینکه در این قراردادها سهم کشورهای صاحب نفت از دو جزء تشکیل می شود:

- 1- پرداخت مشخص⁽¹⁾ 2- سهم کشور نفت خیز از سود حاصل از فروش نفت.

(طبق قراردادهای امتیاز خلیج فارس، پرداخت مشخص 12/5% بهای اعلان شده در نظر گرفته شده است). پرداخت مشخص در واقع همان بهره مطلق زمین است که به صاحب زمین - صرف نظر از درجه بارآوری معدن - تعلق می گیرد. در کشورهای سرمایه داری پرداخت مشخص به مالکین خصوصی اراضی معدنی پرداخت می شود و میزان آن را در ایالات متحده از 8 تا 25 درصد تغییر می کند، یعنی جزئی از بهره تفضیلی زمین را نیز در بر می گیرد.

اگر قراردادهای سهام شدن پنجاه - پنجاه لاقول در حدی که انحصارات ادعا می کردند درست اجرا می شد می بایست قبل از تقسیم سود به دو نسبت مساوی، ابتدا پرداخت مشخص را به کشور صاحب نفت بدهند و سپس سودی را که باقی می ماند به دو نصف کنند. به عبارت دیگر می بایست به کشور صاحب نفت، به عنوان صاحب نفت، چیزی که پرداخت مشخص نامیده می شود، اضافه بر شرکت صاحب امتیاز تعلق گیرد و گرنه قید پرداخت مشخص در قرارداد بی معناست.

با این حال تا سال 1965 انحصارات امپریالیستی حسابسازی کرده و پرداخت مشخص را نمی پرداختند و آن را جزئی از سهم کشور نفت خیز از سود حاصله به حساب می آوردند. کشورهای نفت خیز از طریق سازمان واحد

(1) پرداخت مشخص اصطلاحی است که در قرارداد ایران و کنسرسیوم در مقابل کلمه انگلیسی ROYALTY انتخاب شده و گاه در مطبوعات ایران آنرا ارزش زائی نفت نیز ترجمه می کنند.

خود (اوپیک) سال ها مبارزه کردند تا توانستند به شرکت بقبولانند که پرداخت مشخص باید جدا از سهم سود و چیزی اضافه بر آن باشد.

اگر پرداخت مشخص را بهره مطلق زمین تلقی کنیم (که به طور عمده چنین است) سهمی که اضافه بر آن به کشورهای نفت خیز پرداخت می شود به طور عمده بخشی است از بهره تفضیلی.

مطلب دیگری که ذکر آن ضروری است این است که در قراردادهای قبل از جنگ جهانی دوم حق امتیازهای ثابت به طلا پرداخت می شد. اما بعدها که ارزش کشورهای امپریالیستی دچار تنزل شد، انحصارات امپریالیستی در قراردادهای نوین سهم شدن در سود، رابطه حق امتیاز را با طلا گسستند و سهم کشورهای نفت خیز را به ارزش (دلار یا لیره) پرداختند و در نتیجه میزان واقعی آن به نسبت کاهش ارزش دلار و لیره رو به کاهش رفته و تابعی از تورم بین المللی شده است.

بازارکنترل شده فروش نهائی فرآورده های نفتی

بازار مصنوعی خرید نفت خام از کشورهای نفت خیز در حال رشد، چنانکه دیدیم بازار عادی به معنای اقتصادی کلمه نیست و در آن خرید و فروش مبتنی بر قوانین اقتصادی سرمایه داری وجود ندارند، این بازار مصنوعی بر اهرم های غیراقتصادی، یعنی بر اعمال زور و سلطه امپریالیستی متکی است. جزئی است از سیستم جهانی نو استعماری امپریالیسم معاصر. در این بازار انحصارات امپریالیستی منابع نفتی کشورهای در حال رشد را به معنای مستقیم کلمه غارت می کنند.

ولی از این مرحله که بگذریم و از این بازار مصنوعی به اصطلاح "خرید نفت" که خارج شویم، وارد بازار سرمایه داری معاصر می شویم که به هر صورت یک بازار اقتصادی است و اگر چه بازار آزاد نیست و از طرف دولت های امپریالیستی و انحصارات امپریالیستی کنترل و هدایت می شود، ولی در نهایت امر نمی تواند قوانین اقتصادی را زیر پا بگذارد.

برای روشن شدن موضوع، وضع دو مصرف کننده انرژی را در نظر می گیریم: یکی مصرف کننده غیرمولد و دیگری مصرف کننده مولد. ببینیم اینان در بازار نهائی مصرف چگونه رفتار می کنند؟

الف/ مصرف کننده غیرمولد- مثلاً "مصرف کننده خانگی" - برای چند منظور به انرژی نیاز دارد: روشنایی منزل، گرم کردن و یا تهیه مطبوع مسکن، به کار انداختن وسایل و ماشین های خانگی (نظیر ماشین رخت شویی، یخچال، تلویزیون، جاروبرقی)، سوخت آشپزخانه و بالاخره استفاده از وسایل نقلیه برای رفت و آمد شهری و سفر.

این مصرف کننده می تواند انرژی برق، شبکه گاز، مواد نفتی، زغال سنگ و حتی در موادی چوب و هیزم- یکی را انتخاب کند. البته در برخی موارد مصرف نوع معینی از انرژی از قبل تعیین شده است. مثلاً ماشین های خانگی را فقط با برق می توان بکار انداخت و ک سی برای این منظور از موتور دیزل استفاده نمی کند. اما در موارد دیگر رقابت میان انواع انرژی مطرح است. مصرف کننده نهائی می تواند برای گرم کردن خانه و یا سوخت آشپزخانه میان زغال سنگ، گاز، فرآورده نفتی و هیزم یکی را انتخاب کند. در این انتخاب البته آسانی و نظافت مصرف و رفاه حاصل از آن نقش معینی دارد، اما تعیین کننده نهائی بالاخره بهای کالاهای رقیب است.

در مواردی، رقابت غیرمستقیم است. مثلاً "در مورد رفت و آمد شهری و مسافرت، می توان از اتومبیل شخصی که بنزین مصرف می کند استفاده نمود و یا با مترو، تراموای، قطار راه آهن رفت و آمد کرد. ولی به هر صورت رقابت وجود دارد و اگر بلیط راه آهن بسیار ارزان باشد بسیاری از مسافران ترجیح خواهند داد که بجای سفر با اتومبیل شخصی با راه آهن سفر کنند.

ب / مصرف کننده مولد نیز بنوبه خویش میدان معینی برای انتخاب دارد. مثلاً اگر سرمایه دار صاحب یک کارخانه مولد برق را در نظر بگیریم این کارخانه می تواند از زغال سنگ، فرآورده های سنگین نفت، (نظیر نفت کوره) گاز، سوخت اتمی و یا انرژی آب استفاده کند. این سرمایه دار موقع سرمایه گذاری آن نوعی از کارخانه برق را انتخاب خواهد کرد که هزینه تولید هر کیلو وات ساعت برق در آن ارزاتر باشد تا بتواند در بازار رقابت پیروز گردد.

چنانکه می بینیم بازار مصرف نهائی، بازار اقتصادی سرمایه داری است. در اینجا کالاها بسته به کیفیت و بهای خویش با هم در رقابتند و جز در موارد اضطراری نمی توان مصرف کننده را مجبور کرد که الزاماً از انرژی نوع معینی استفاده کند.

حال دو فروشنده مواد انرژی را در نظر می گیریم: یکی شرکت انحصاری نفت عضو کنسرسیوم بین المللی ایران و دیگری شرکت انحصاری زغال سنگ در آلمان باختری. وضع این دو در بازار نهائی آلمان باختری در سال 1969 چگونه بود؟

شرکت انحصاری نفت کنسرسیوم برای هر تن نفت ایران 84/ دلار هزینه فنی صرف کرده و حدود 5/5 دلار به دولت ایران حق الامتیاز داده و لذا نفت خام درب ندر خارک برای این شرکت تنی 6/34 و حداکثر 6/5 دلار تمام شده است. و اگر این شرکت به فرض برای حمل هر تن نفت خام 6 دلار کرایه حمل تا بندر آلمان پرداخته باشد، در این بندر نفت خام برای این شرکت 12/5 دلار تمام می شود. هزینه پالایش در همان سال تنی 2/5 دلار است. بنابراین این شرکت مزبور هر تن فرآورده نفتی را در بندر آلمان به بهای 15 دلار در اختیار دارد و اگر 10 درصد سود ببرد می تواند هر تن فرآورده نفتی را به 16/5 دلار بفروشد و اگر هزینه توزیع در شبکه پمپ های بنزین و غیره را در نظر بگیریم این شرکت بهترین مواد نفتی را می تواند به حدود تنی 20 دلار بفروشد و از سود 10% و بیشتر نیز برخوردار باشد.

اما چنانکه گفتیم در همان سال 1969 در بازار آلمان باختری زغال سنگ از پر محصول ترین و غنی ترین معادن تنی 38 دلار تمام می شد که معادل حرارتی هر تن نفت 54 دلار بود.

روشن است که این زغال سنگ به هیچ روی قدرت رقابت با نفت را نداشت. نفت علاوه بر آسانی مصرف و رفاه و نوظافتی که دارد می توانست تقریباً سه بار ارزانتر از زغال سنگ وارد بازار شود و اگر این دو با همین وضع در برابر هم قرار می گرفتند مصرف کننده نهائی فقط از نفت استفاده می کرد. و معادن زغال سنگ بطور کامل تعطیل می شد.

سایر منابع انرژی را نیز در بازار آلمان باختری وضعی چندان بهتر از زغال سنگ نداشتند. انرژی آبی در قیاس با نفت (معادل هر تن نفت) حدود 50 دلار و انرژی اتمی حدود 100 دلار تمام می شد.

در اینجا بود که کنترل انحصاری- دولتی بازار مصرف با تمام قدرت خویش وارد میدان می شد تا بهای انواع انرژی را در بازار مصرف نهائی به هم نزدیک کند و امکان دهد که منابع انرژی زای بسیار گران در کنار نفت ارزان - و به حساب این نفت ارزان- به زندگی خویش ادامه دهند.

بررسی جزئیات مکانیسم بسیار بفرنج انحصاری- دولتی تنظیم و کنترل بازار مصرف نهائی که در کشورهای مختلف متفاوت است- خارج از موضوع است و درک اصل مطلب را دشوار می کند. اما خط کلی آن را به آسانی می توان دریافت و آن اینکه دولت امپریالیستی از یکسو از نفت ارزان مقادیر فراوانی گمرک و عوارض و مالیات مستقیم و غیرمستقیم می گیرد و از سوی دیگر به تولیدکنندگان مواد انرژی را گران تر انواع کمک های مستقیم و غیرمستقیم می رساند. انحصارات نفتی نیز به جای سود متوسط از سود فوق العاده و ابر سود برخوردار می شوند. در نتیجه نفت به بهائی بالاتر از بهای عادی تولید، و سایر مواد انرژی را به بهائی پائین تر از هزینه تولید به بازار می آیند و حد متوسطی از قیمت برای انواع انرژی پیدا می شود که آن ها را در بازار مصرف نهائی با هم قابل رقابت می سازد.

در سال 1969- آستانه بحران انرژی- سازمان کشورهای صادر کننده نفت (اوپک) آمارهائی درباره فروش فرآورده های نفتی در کشورهای اروپای باختری منتشر کرد که به موجب آن 47/5% از بهائی که یک اروپائی مصرف کننده نهائی بابت نفت می پردازد از طریق مالیات به صندوق دولت وارد کننده نفت می ریزد، در حالی که سهم کشورهای صاحب نفت از این بها فقط 7 تا 8% است. (یک ششم یا یک هفتم مالیاتی که کشور اروپائی بر نفت این کشورها بسته است.)

استفاده از اهرم دریافت مالیات از نفت و پرداخت به رشته های پر هزینه انرژی چنان که یاد کردیم خط کلی و ریشه سیاست تنظیم بازار معاصر انرژی در کشورهای امپریالیستی است. این سیاست در واقع امر به مراتب بغرنج تر و همه جانبه تر از اینهاست و به هدف های گوناگونی خدمت می کند که در زیر پیرامون آن توضیح کوتاهی میدهم.

نفت خام و فرآورده های نفتی

نفت خام در بازار مصرف نهائی وارد نمی شود. این ماده خام تنها پس از پالایش و به صورت فرآورده های نفتی به بازار می آید: انواع بنزین اتومبیل انواع بنزین و سوخت هواپیما، سوخت دیزل گازوئیل (گازنفت)، مازوت (نفت کوره) و غیره. وجود طیف وسیع فرآورده انرژی زای نفتی، به انحصارات امپریالیستی نفت و دولت های امپریالیستی امکان می دهد که به قصد تنظیم بازار انرژی در میدان بالنسبه وسیعی، مانور کنند. انواع بنزین اتومبیل اولاً⁽¹⁾ رقیب ندارد⁽¹⁾ و ثانیاً مصرف کننده آن به طور عمده مردم اند و نه انحصارات امپریالیستی. بنابر این بهای این نوع فرآورده ها را می توان بسیار بالا برد و از این مواد مالیات سنگین و سود فراوان گرفت.

و اما فرآورده های سنگین نفت- نظیر نفت کوره و گازوئیل- در درجه اول مصرف مولد دارد. یعنی بطور عمده در کارخانه ها و کشتی ها و تاسیسات بزرگ تجاری مصرف می شود و درست همین موادمند که بطور مستقیم با زغال سنگ و یا مواد انرژی زای دیگر وارد رقابت می شوند. برای سرمایه دار صاحب کارخانه مولد برق بهای بنزین مطرح نیست او مصرف کننده نفت کوره است و بهای نفت کوره را با بهای زغال، گاز و یا سوخت اتمی و برق آبی مقایسه خواهد کرد و اگر سیاست تقسیم دولتی - انحصاری بازار نباشد از دو حال خارج نیست. یا تولید کنندگان سوخت گران ورشکست خواهند شد و صنایع اتمی و غیره و غیره از میان خواهد رفت و یا اگر اساس را برپایه ادامه حیات عادی آنان بگذاریم قیمت نفت کوره تا حد گرانترین منبع انرژی بالا خواهد رفت و بهای این منبع انرژی گران در بازار تعیین کننده خواهد بود، هیچیک از این دو دورنما برای اقتصاد امپریالیستی جالب نیست. نه ورشکستگی صنایع انرژی به جز نفت و نه تحویل انرژی بسیار گران.

دخالته دولت در این مورد عکس دخالت آن در فروش بنزین و سایر فرآورده های سبک نفتی است. دولت از محل مالیات های سنگینی که از بخش اول گرفته به صنایع غیرنفتی و پرهزینه انرژی کمک می کند تا آن ها بتوانند کالای خود را به بهای ارزانهتری به بازار عرضه کنند.

مانور میان بهای نفت خام و بهای فرآورده های نفتی به انحصارات امپریالیستی نفت و دولت های امپریالیستی کمک می کند که به چند هدف عمده دست یابند. نخست - رابطه بهای نفت خام و فرآورده های نفتی را از هم بگسلند و چنین وا نمود سازند که تفاوت قیمت ها ناشی از عملیات به اصطلاح "پائین دستی" یعنی عملیات صنعتی و تجاری پس از خرید نفت خام است و ربطی به کشورهای نفت خیز ندارد. در سال 1969 بهای هر تن نفت پس از پالایش در بازار نهائی مصرف اروپای باختری 75 دلار بود، در حالی که در همان سال بهای اعلام شده نفت خام در خلیج فارس 16 دلار و در بندر روتردام 22 دلار. یعنی نفت خام تا از بندر روتردام داخل شهر شده و بدست مصرف کننده نهائی برسد قیمتش بیش از سه برابر می شد. البته در این میان مرحله تصفیه و توزیع قرار دارد. اما هزینه تصفیه کمتر از 2/5 دلار برای هر تن و هزینه توزیع در همین حدود است.

اختلاف عظیم قیمت نفت خام و نفت تصفیه شده بهیچوجه نتیجه عملیات به اصطلاح "پائین دستی" تصفیه و توزیع نیست، نتیجه سود کلان شرکت های انحصاری نفت و مالیات سنگین دولتی است.

دوم - دولتهای امپریالیستی می توانند با استفاده از تفاوت عظیم بهای نفت خام و فرآورده های نفتی و مانور قیمت میان انواع فرآورده های نفتی، انرژی ارزان در اختیار همه انحصارات امپریالیستی قرار دهند. در همان سال 1969 با این که بهای فرآورده های نفتی در بازار مصرف نهائی کشورهای اروپائی بیش از سه بارگران تر از بهای

(1) البته راه آهن، کشتی، هواپیما و وسائط نقلیه عمومی شهرها، با اتومبیل شخصی بطور غیرمستقیم رقابت می کنند. اما این رقابت بدلیل رفاه حاصل از اتومبیل معمولاً نقش درجه دوم دارد.

نفت خام بود، بهای مازوت در سطح نفت خام تثبیت شد و سایر منابع انرژی نیز از طریق دریافت کمک مستقیم و غیرمستقیم از دولت، بهای خود را تا این سطح پائین آوردند.

این تفاوت در مناسبات میان ایالات متحده آمریکا با ونزوئلا چشمگیرتر است. در سال 1969 بهای خرده فروشی بنزین در ایالات متحده (هنوز قبل از پرداخت مالیات) شش بارگران تر از بهای اعلان شده نفت خام ونزوئلا بود ولی در همین سال مازوت تولید شده درپ الاپشگاه های ونزوئلا به بهایی کمتر از بهای نفت خام به انحصارات آمریکایی تحویل داده می شد.

سیاست تامین انرژی ارزان در تمام مدت پس از جنگ دوم جهانی تا آغاز بحران انرژی (1973) از طرف سرمایه داری دولتی - انحصاری همه کشورهای امپریالیستی اجرا می شد و به مجموعه صنایع بزرگ امکان می داد که آنان با کم کردن نسبی سرمایه گردان بر سرمایه استوار خویش بیفزایند و به عبارت دیگر ماشین آلات و تجهیزات مدرن تر و گرانتری بپا کنند. این مسئله بویژه در دو دهه اخیر که انقلاب علمی و فنی در جریان است و رشته های مدرن صنعت مقادیر زیادی انرژی مصرف می کنند و به سرمایه گذاری استوار و عظیم نیازمندند، اهمیت ویژه دارد.

یکی از دلایل شکوفایی سریع اقتصادی پس از جنگ دوم جهانی در چند کشور پیشرفته سرمایه داری- که بدان می نازند- همانا دسترسی به انرژی ارزان قیمت است که به حساب کشورهای نفت خیز ممکن شده است.⁽¹⁾

اگر این مطلب را به زبان اقتصاد سیاسی بیان کنیم باید بگوئیم که دولت های امپریالیستی با سیاست تامین انرژی ارزان برای انحصارات، بخشی از سود فوق العاده حاصل از غارت منابع نفتی کشورهای نفت خیز را که می بایست به صورت بهره تفضیلی منابع پر محصول به این کشورها تعلق گیرد به طور غیرمستقیم میان همه انحصارات امپریالیستی تقسیم می کنند.

سوم - دولت های امپریالیستی از طریق مانور با بهای نفت و دریافت مالیات سنگین از آن امکان می یابند که مبالغ عظیمی وارد بودجه دولتی کنند و سپس از طریق ستون هزینه آن را میان رشته های مختلف اقتصادی- یعنی انحصارات گوناگون- تقسیم نمایند. (درباره نقش بودجه دولتی در صفحات آینده توضیح بیشتری خواهیم داد) نه تنها رشته های انرژی از این بودجه کمک دریافت می کنند، بلکه سایر انحصارات امپریالیستی نیز سهمی از آن دارند. انحصارات اسلحه سازی سهم شیر و لقمه چرب بر می دارند و سپس نوبت سایر انحصارات می رسد. چنین است گوشه ای از تنظیم انحصاری- دولتی بازار نفت و انرژی سرمایه داری معاصر، که در کشورهای مختلف با وسایل گوناگون و راه های مختلف انجام می گیرد. برای داشتن تصویری از شیوه های مشخص تنظیم دولتی به ذکر یکی دونه نمونه می پردازیم:

ایالات متحده آمریکا تا چندی پیش به طور عمده به انرژی تولید شده در داخل کشور متکی بود و درصد کوچکی از نیازمندی های خود را از کانادا و ونزوئلا وارد می کرد. با این حال سیاست تامین انرژی ارزان و کوشش برای تقسیم بهره تفضیلی منابع ارزان قیمت انرژی و بویژه گاز را اجرا می کرد.

گاز در ایالات متحده در قیاس با سایر منابع انرژی بسیار ارزان تولید می شود. اما دولت تا آغاز بحران انرژی، اجازه نمی داد که تولیدکنندگان گاز، همه سود فوق العاده حاصل از آن را خود به جیب بریزند. دولت بر اساس تصمیمات اداری - و نه اقتصادی- تولید کنندگان گاز را مجبور می کرد که گاز تولیدی را به بهای ارزانی به شبکه کشوری تحویل دهند. البته چیزی از سود متوسط و معمول تولیدکنندگان کاسته نمی شد. اما از آنجا که گاز به نسبت سایر مواد انرژی زا هزینه تولید بسیار کمی دارد، اگر کنترل دولتی نمی بود تولیدکنندگان می توانستند به

(1) وضع دو کشور آلمان فدرال و آلمان دموکراتیک را مقایسه کنید. آلمان فدرال در تمام دوران پس از جنگ و بویژه از اواخر دهه 50 تا نخستین سالهای دهه 70 مقادیر فراوانی نفت ارزان وارد کرده و صنایع خود را با انرژی ارزان قیمت تامین نموده و بهای کالاها و خدمات خود را پائین آورد. اما جمهوری دموکراتیک آلمان الزاماً صنایع انرژی خود را بطور عمده روی زغال سنگ پرمهزینه و بدکیفیت تولید داخلی بنا نموده است. از همین یک مقایسه ساده می توان فهمید که چرا کشورهای امپریالیستی نفت را جزو مواد استراتژیک محاسب می آوردند و از فروش آن به کشورهای سوسیالیستی خودداری می کردند. هدف جلوگیری از رشد سریع اقتصاد سوسیالیستی بود تا این کشورها نتوانند در مسابقه با سرمایه داری با سرعت بیشتری پیروز شوند.

رقابت با سایر مواد انرژی را پردازند و بهای کالای خود را تا حد گرانترین کالای رقیب بالا برند و از سود فوق العاده بسیار بزرگی بهره مند شوند که بنابر منطق اقتصاد سرمایه داری به بهره زمین بدل می شد و در اختیار صاحبان معادن گاز قرار می گرفت. اما کنترل دولتی سبب می شود که تولید کنندگان بهسود معمول و متوسط انحصارات قانع شوند و صاحبان معادن نیز بهره تثبیت شونده (رویالتهی در حدود 12-16%) دریافت دارند و گاز در قیاس با سایر مواد انرژی را به بهای ارزانهتری به بازار- بویژه موسسات عظیم صنعتی و کارخانه های برق - عرضه شود.

معنای این اقدام دولت آمریکا از دیدگاه اقتصاد سیاسی سرمایه داری این است که اگر چه زمین و معادن گاز را ملی نمی کند- تا به اصل مقدس مالکیت لطمه نخورد- اما در عمل گامی به سوی ملی کردن معادن برمی دارد. بطوری که معادن را از آن همه انحصارات بزرگ به حساب می آورد و ترتیبی می دهد که حتی بخش قابل ملاحظه ای از بهره تفضیلی این معادن میان همه انحصارات تقسیم شود.

دخالت دولت آمریکا در عرصه انرژی به مراتب وسیع تر از این نمونه مشخص است که یاد کردیم. بخش اعظم هزینه های پژوهش در عرصه های نوین انرژی بودجه دولتی پرداخت می شود. شبکه وسیعی از انواع اقدامات حمایتی گمرک، تصمیمات مالیاتی، کنترل ارزی و غیره برای تنظیم بازار انرژی وجود دارد که اینک در مرحله بحران انرژی، تمام این شبکه در هم ریخته و باید نظم نوینی در آن برقرار گردد.

در کشورهای اروپایی، کنترل بازار انرژی را می توان در سیستم اداره صنایع زغال دید که بزرگترین منبع داخلی انرژی و در عین حال گران ترین ماده انرژی را است. قبل از بحران انرژی بسیاری از کشورهای اروپایی- بویژه انگلستان و فرانسه- صنایع زغال را ملی کردند. این صنایع، سودآور نیست. زیان می دهد، اما هنوز بر سر پاست. زیرا از صندوق دولت کمک های عظیم دریافت می دارد. در آلمان باختری همه صنایع زغال ملی نیست و در دست انحصارات است. اما این انحصارات نیز از دولت کمک می گیرند. مثلاً "وقتی معدنی قدرت رقابت نداشته و تعطیل شود، دولت بابت این تعطیل پاداش نقدی به صاحبان معدن می پردازد.

در همه کشورهای بزرگ سرمایه داری کنترل کامل دولتی بر بازار برق برقرار است و انواع تعرفه های ترجیحی وجود دارد. این تعرفه ها طوری تنظیم می شود که بهای برق به نسبت میزان مصرف، کاهش می یابد. در نتیجه مصرف کننده عمده- یعنی انحصارات بزرگ صنعتی و تجاری- از برق ارزان برخوردار می شوند. مصرف کنندگان کوچک، حتی تولید کنندگان و موسسات بازرگانی کوچک و متوسط بهای گرانتری بابت برق می پردازند. اینک آنچه را که گفتیم در چند کلمه خلاصه می کنیم: معادن نفت در کشورهای نفت خیز و بویژه معادن خلیج فارس بسیار پرمحصول اند و دستمزد کارگر نیز در اینجا پائین تر از کشورهای پیشرفته سرمایه داری است. لذا نفت این کشورها در بازارهای کشورهای سرمایه داری پیشرفته در قیاس با نفت منابع پر هزینه نفت و در قیاس با سایر مواد گران قیمت انرژی را در وضع ممتازی قرار دارد.

دولت ها و انحصارهای امپریالیستی، این نفت را به بهای بسیار ارزان که به هزینه تولید بسیار ارزان آن مربوط است، از چنگ کشورهای نفت خیز در می آورند. اما با این بهای ارزان به بازار مصرف داخلی خود وارد نمی کند، بلکه با ایجاد بازار مصنوعی کنترل شده، شرایطی فراهم می سازند که بهای انرژی نه از روی گران ترین منبع مورد استفاده- که قانون اقتصادی حکم می کند - بلکه در سطحی پائین تر از آن قرارگیرد. همچنین دولت های امپریالیستی از محل مالیات دریافتی از نفت به سایر انحصارات نیز کمک می رساند.

با این ترتیب سود فوق العاده ای که قاعدتاً می بایست از تفاوت بهای تولید نفت در کشورهای نفت خیز و بهای تولید گرانترین انرژی حاصل آید و بهصورت بهره تفضیلی به صاحبان معدن پرمحصول یعنی مردم کشورهای نفت خیز تعلق گیرد، با تنظیم دولتی- انحصاری قیمت ها میان همه کشورهای امپریالیستی- چه نفتی و چه غیرنفتی- تقسیم می شود. اینکه آنان بر سر تقسیم این مال غارتی چه تضادهائی با هم دارند و چه نبرد سهمگینی میان آنان در جریان است خارج از بحث کنونی است.

آنچه هم اکنون روشن است و باید بخاطر سپرد این است که همه انحصارات امپریالیستی- چه نفتی و چه غیرنفتی- چه آن ها که در کشورهای نفت خیز صاحب امتیازند و چه آن ها که چنین امتیازی ندارند- در غارت

کشورهای نفت خیز- به نسبت کمتر یا بیشتر - شریک اند و از مال غارتی سهمی می برند و لذا در نبرد علیه این کشورها صرفنظر از تضاد درونی خویش متحداً عمل می کنند.

ت - نظری به بحران انرژی و نتایج آن

بحران انرژی برخلاف آنچه گاه اقتصاددانان و سیاست مداران عامی گرای بورژوائی ادعا می کنند، بهیچوجه بحران کمبود انرژی، عطشان نفتی، خطر تعطیل صنایع و ویرانی تمدن نیست. منابع انرژی را در جهان به مقادیر عظیم وجود دارد و بشریت پا به پای پیشرفت تمدن به منابع عظیم تر و پایان ناپذیر انرژی دست خواهد یافت. "بحران انرژی" به معنای اعم کلمه انعکاسی است از بحران عمومی که سرمایه داری جهانی از جنگ اول جهانی و انقلاب اکتبر دچار آن شده و این بحران هر روز تشدید می شود. بحران انرژی به معنای اخص عبارتست از بحران مکانیسم مصنوعی بهای انرژی در جهان سرمایه داری که در صفحات پیش یاد کردیم. این مکانیسم بر غارت کشورهای نفت خیز، تامین انرژی مصنوعی ارزان برای صنایع بزرگ کشورهای امپریالیستی و مآلاً بر اسراف و ریخت و پاش انرژی متکی بود.

از آغاز دهه 70 در این مکانیسم خللی وارد شد. بحث پیرامون همه علل آن خارج از موضوع است اما اشاره به دو علت اصلی ضروری است.

1- تغییرتناسب قوا در صحنه جهانی به سود سوسیالیسم و جنبش های انقلابی و به زیان امپریالیسم که نقطه اوج آن در آن زمان پیروزی درخشان خلق ویتنام بود. تظاهر این تغییر در کشورهای نفت خیز عبارت بود از پیروزی انقلاب های ملی و دموکراتیک و سمت گیری سوسیالیستی در عده ای از این کشورها؛ انقلاب عراق و تکامل بعدی آن، انقلاب الجزایر، انقلاب لیبی، استقلال نیجریه، تحول سیاسی مثبت در ونزوئلا، بیداری عمومی در جهان عرب.

بر اثر این تحول انقلابی امکانات امپریالیسم برای حفظ بازار مصنوعی "خرید" نفت خام- که اصولاً بر مبنای غیراقتصادی و زورگویانه متکی بود، بسیار کاهش یافت. سازمان کشورهای صادر کننده نفت تشکیل شد که جناح رادیکال آن طی چند سال قوت گرفت تاجائی که به خود حق داد در آخرسال 1974 حق تعیین قیمت فروش نفت خام را از دست انحصارات امپریالیستی بگیرد، بخش بزرگی از صنایع نفت را ملی کند در نتیجه بازار خرید و فروش نفت خام را از صورت یک بازار کاملاً مصنوعی درآورده به بازار بالنسبه طبیعی نزدیک کند.

2- ناهماهنگی مکانیسم انرژی ارزان با نیازمندی های دراز مدت بازار سرمایه داری که بویژه در آغاز دهه 70 آشکار شد. انرژی ارزان در دو دهه پس از جنگ دوم جهانی کمک بزرگی به شکوفائی اقتصاد چند کشور بزرگ سرمایه داری - به زیان کشورهای فقیر- کرده بود. اما در پایان دهه 60 و آغاز دهه 70 احساس شد که با این بهای ارزان نمی توان انرژی لازم برای اقتصاد سرمایه داری را در یک مدت طولانی تامین کرد. این مکانیسم به دلیل مصنوعی بودن هر دو بازار مبدا و انتها، ناپایدار است و هرل حظه ممکن است از کار باز بماند.

مسئله انرژی برای مجموع اقتصاد سرمایه داری معاصر بویژه در دوران انقلاب علمی و فنی که مصرف کل انرژی را به میزان زیاد بالا می برد، مسئله مرگ و زندگی است. با این حال تا وقتی امکان غارت آسان منابع کشورهای نفت خیز وجود داشت کمتر کسی به آن می اندیشید. دولت های سرمایه داری به جای گسترش منابع نوین انرژی، مبالغ عظیمی را - چنانکه گفتیم- صرف پرداخت کمک به صنایع عقب مانده زغال می کردند تا بهای متوسط انرژی در بازار در سطح پائین بماند.

در پایان دهه 60 و آغاز دهه 70 که تغییر تناسب قوا در جهان آشکارتر شد و جنبش های انقلابی بویژه در خاورمیانه بازار غارت مبدا را زیر ضربه گرفتند و چندین بار حوادث مهم آفریدند (از قبیل تحریم صدور نفت به کشورهای امپریالیستی از کشورهای عربی) و ملی کردن واقعی صنایع نفت را آغاز نهادند زنگ ها در کشورهای سرمایه داری بزرگ به صدا درآمد. عالی ترین مقامات امپریالیستی متوجه شدند که اولاً" ممکن نیست

کشورهای نفت خیز را برای مدت طولانی وادار به سکوت کرد و بازار مبادا خرید نفت را در سطح نازل قیمت نگاهداشت. ثانیاً - نازل ماندن بهای انرژی امکان نمی دهد که از منابع نوین انرژی که گران تر ولی بیشتر و برای مدت طولانی تر در دسترس کشورهای پیشرفته سرمایه داری است، استفاده شود می بایست از سیاست ارزان کردن مصنوعی انرژی دست کشید و بهای انرژی را به حدی بالا برد که منابع نوین انرژی- که جای نفت ارزان را خواهد گرفت- سود آور بوده و یا لافل به کمک کمتری نیازمند باشند. بنابه محاسبه اقتصاددانان امریکائی اگر در سال 1973 بهای هر بشکه نفت خام به حدود 7-9 دلار می رسید (حدود تنی 60-50 دلار) تازه فقط 70% از منابع اروپایی باختری سود آور می گشت و می بایست 30% دیگر همچنان وبال گردن دولت باشند.⁽¹⁾

موضع انحصارات نفتی عضو کارتل بین المللی نیز در این مسئله بسیار جالب و قابل تامل است. این انحصارات البته بیش از دیگر انحصارات امپریالیستی در غارت کشورهای نفت خیز سهیم بودند و هستند. با وجود این در آغاز دهه 70 خود آن ها قبل از همه به افزایش بهای نفت در بازارهای جهانی دامن زدند. این واقعیت در نظر اول شگفت می نماید، اما با کمی دقت قابل درک است انحصارات عضو کارتل اولاً از افزایش جهشی بهای نفت در مدت کوتاه آغاز بحران سودهای عظیم چند میلیارد دلاری به چنگ آوردند. ثانیاً- آن ها در ماهیت امر به شکستن مکانیسم انرژی ارزان علاقمند بودند. و این مطلب نقش اصلی در سیاست آن ها داشت.

موضوع این است که انحصارات امپریالیستی عضو کارتل بین المللی نفت دیگر سال هاست که انحصارات اختصاصاً نفتی نیستند. انحصارات انرژی اند. ⁽²⁾ آن ها علاوه بر منابع کشف شده نفت در کشورهای نفت خیز- که درحال پایان پذیرفتن است - در منابع احتمالی نفت در سایر نقاط جهان از جمله آلاسکا، دریای شمالی، فلات قاره سواحل آمریکا و غیره سرمایه گذاری کرده اند. و مهمتر این که این انحصارات بیشترین بخش صنایع زغال و صنایع اتمی و سایر صنایع نوین انرژی را در چنگ خود متمرکز کرده اند. سیاست انرژی ارزان به سود این شرکت ها نیست. آن ها مایل اند بهای انرژی را به حدی بالا رود که به کار افتادن کامل دستگاه عظیم و چند جانبه آنان را در همه رشته ها ممکن سازد. اضافه کنیم که انحصارات عضو کارتل در معادن پرمحصول خارومیانه سرمایه بالنسبه کمی دارند. بخش اعظم سرمایه آن ها در سایرکشورها و سایر رشته هاست.⁽³⁾ ولذا مجموع سرمایه آن ها زمانی به خوبی بکار خواهد افتاد که بهای انرژی بعدی بالا رود که منابع نوین سودآور شود. روشن است که با افزایش بهای نفت انحصارات نفتی مجبورند در مدت ده - بیست سال آینده مبلغ بیشتری به کشورهای نفت خیز بپردازند. اما حساب آن ها این است- و این حساب درست و دقیق است- که در عوض، مبالغی به مراتب بیش از آن بازارهای دیگر بدست خواهند آورد.

با این ترتیب بر اثر دو علت اصلی: تغییر تناسب قوا به سود سوسیالیسم و جنبش های انقلابی از یکسو و آشکار شدن ناهماهنگی انرژی ارزان با منافع دراز مدت اقتصادی سرمایه داری از سوی دیگر مکانیسم انرژی ارزان، سیستم تقسیم سود فوق العاده حاصل از غارت منابع پر محصول کشورهای نفت خیز در آغاز دهه 70 از کار افتاد. به این علت اصلی، علل فرعی دیگری نیز کمک کرد. از جمله تغییر الزامی استراتژی جهانی امپریالیسم آمریکا که می خواست نظام ژاندارم واحد بین المللی را به نظام "جوخه های ژاندارم های محلی زیر فرمان ژاندارم" بین المللی بدل کند، ایجاب می کرد که مواضع ژاندارم های محلی تقویت شود و آنان بحد کافی درآمد داشته باشند که روی پای خود بایستند و از بودجه و جیب خود اسلحه بخرند. کمپلکس نظامی - صنعتی و انحصارات اسلحه سازی هم به این امر بی نهایت علاقمند بودند.

⁽¹⁾ برپایه این محاسبه بود که کیسنجر وزیرخارجه وقت آمریکا به کشورهای پیشرفته سرمایه داری پیشنهاد می کرد که برای نفت خام بهای حداقلی میزان 7-8 دلار بپردازند. پیدایش بحران وتورم شدید درکشورهای سرمایه داری پیشرفته نشان داد که بهای منابع انرژی جانشین نفت ارزان بمراتب بالاتر از اینهاست.

⁽²⁾ درسال 1970 پنج انحصار نفتی بزرگ امریکائی عضو کارتل بین المللی نفت درعین حال 50% زغال تولید شده درداخل آمریکا را فروخت و 85% تولیدگاز طبیعی،قریب نصف منابع کشف شده اورانیوم را درآنگشور و 75% موسسات نوین استخراج و غنی کردن اورانیوم را تحت کنترل داشت.

⁽³⁾ از مجموع 16 میلیارد دلار که انحصارات امریکائی درسال 1972 در خارج ازمرزهای آن کشور درصنایع نفت وگاز سرمایه گذاری کرد بودند فقط 1/9 میلیارد آن درخاورمیانه بکار افتاده بود.

بر اثر مجموعه این عوامل، در آغاز دهه 70، مکانیسم انرژی ارزان شکست. بهای نفت خام در مدت کوتاه چند ماهه چهار برابر شد- که به طور آشکار از مصنوعی بودن قیمت های سابق حکایت می کرد- بهای انواع انرژی در جهان سرمایه به سرعت بالا رفت و روندی آغاز شد که آن را بحران انرژی عادی و کنترل شده سخن گفت. انحصارات امپریالیستی نفتی و سایر محافل امپریالیستی که در افزایش قیمت ها ذی‌علاقه بودند نتوانستند حوادث را در آغاز کار دقیقاً در چهارچوب مورد تمایل خویش محدود و مهار کنند. نبرد رژیم های مترقی نفت خیز حوادث را به مراتب جلوتر از آن برد که جهان سرمایه داری به آسانی بتواند آن را هضم کند. بحران انرژی به بحران اقتصادی انجامید. ولی با گذشت زمان مکانیسم نوین تامین انرژی در جهان سرمایه داری جا می افتد. محافل امپریالیستی موفق می شوند که با تکیه به نیروهای ارتجاعی کشورهای نفت خیز، جلو "افراطی ها" را بگیرند و بهای نفت را عملاً به میزانی که اقتصاد سرمایه داری قدرت هضم آن را داشته باشد، کاهش دهند. از آنجا که بهای نفت با طلا و یا ارزهای محکم پرداخت نمی شود، بازی با مظنه ارزها- بویژه دلار به حدی کافی موثر است. کشورهای نفت خیز خلیج فارس در سال 1977 بابت هر بارل نفت اسما" بیش از 10 دلار دریافت کرده اند، اما از آنجا که ارزش دلار از 1973 تا 1977 بیش از 35 درصد کم شده بهای واقعی نفت برای انحصارات امپریالیستی هر بارل کمتر از 7 دلار در آمده است که کاملاً در چهارچوب پیشنهادی کیسنجر می گنجد.

مبارزه کشورهای نفت خیز در حال رشد برای دفاع از منافع خویش بخشی است از نبرد جهانی ضد امپریالیستی ولذا سرانجام در ارتباط با تغییر تناسب قوا میان سوسیالیسم و امپریالیسم و در ارتباط با رشد جنبش های انقلابی ضد امپریالیستی و بویژه رشد جنبش های انقلابی در خود این کشورها حل خواهد شد. و اما آنچه مربوط به آینده انرژی است پیش بینی آن در حال حاضر دشوار است. با شکستن مکانیسم انرژی ارزان منطقاً باید کنترل انحصاری- دولتی بهای مواد معدنی انرژی زا- که تاکنون در جهت ارزان کردن و نزدیک کردن آن به بهای منابع پرمحصول بود- جای خود به مکانیسم عادی اقتصاد سرمایه داری بدهد یعنی بهای مواد معدنی انرژی زا بر مبنای گرانترین منابع مورد بهره برداری تعیین گردد. روشن است که مکانیسم نوین نیز قطعاً تابع کنترل انحصاری- دولتی خواهد بود.

برخی از منابع انرژی زا که چشم انداز امید بخشی نیز دارند- مانند انرژی خورشیدی ، انرژی هسته ای، هیدروژن و نظایر آن - در طبیعت فراوانند ولذا قابل انحصار نیستند. اگر بشر به این منابع دست یابد در آن صورت تولید انرژی نظیر سایر رشته های صنعتی خواهد بود و دیگر مسئله "بهره زمین" جایی در آن نخواهد داشت.